

غیر قابل تکثیر و انتشار
برای مطالعه فراگیران



گنجینه طرح کلی در قرآن

سلسله جلسات استاد سید علی حسینی خامنه‌ای
مشهد مقدس، مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام
رمضان المبارک ۱۳۵۳ شمسی





متن حاضر چکیده و اشاره گذرایی به رئوس مطالب کتاب درخشان طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن است و به منظور آشنایی اولیه فراگیران دوره‌ها با کتاب و یا مرور اجمالی مطالب برای اساتید محترم فراهم آمده است؛ لذا هرگز جایگزین کتاب نبوده و مخاطبین گرامی را از مطالعه آن بی‌نیاز نمی‌کند؛ چه آنکه کتاب طرح کلی واجد مطالب راقی، نوآوری در ارائه مطالب و مفاهیم و چینش آن‌ها و جذابیت‌های منحصر بفردی است که فقط با مطالعه متن کامل کتاب درک می‌شود. بر این اساس، مطالعه کامل کتاب را به همه عزیزان توصیه می‌نماییم.

فهرست

- ۱..... مقدمه
- ۳..... جلسه اول: ایمان (۱)
- ۴..... تقوا
- ۵..... ضرورت اطاعت از رسول در کنار اطاعت از خدا
- ۶..... مغفرت و شرایط آن
- ۷..... نشانه‌های اهل تقوا
- ۹..... جلسه دوم: ایمان (۲)
- ۹..... ویژگی‌های مؤمنان
- ۱۳..... جلسه سوم: ایمان از روی آگاهی
- ۱۵..... ایمان آگاهانه در مقابل ایمان مقلدانه و متعصبانه
- ۱۶..... جلسه چهارم: ایمان زاینده و همراه با تعهدات عملی
- ۱۸..... ایمان متعهدانه
- ۱۹..... جلسه پنجم: ایمان و پابندی به تعهدات
- ۲۳..... جلسات ششم و هفتم: نویدها (۱) و (۲)

- ۲۳ شروط سعادت انسان
- ۲۸ جلسه هشتم: توحید در جهان بینی اسلام
- ۲۸ وابستگی موجودات در پیدایش و بقا به خداوند
- ۳۰ معنای برابری در بینش توحیدی
- ۳۰ منطق برابری در بینش توحیدی
- ۳۱ جلسه نهم: توحید در ایدئولوژی اسلام
- ۳۱ ملزومات و تعهدات ایمان به توحید
- ۳۴ جلسه دهم: عبادت و اطاعت انحصاری خدا
- ۳۴ مواد قطعنامه توحیدی
- ۳۶ نفی عبودیت خدانماها در قرآن
- ۳۸ روح توحید؛ نفی عبودیت غیر خدا
- ۳۸ معنای عبادت در قرآن
- ۴۱ جلسه دوازدهم: توحید و نفی طبقات اجتماعی
- ۴۱ ماده دوم قطعنامه توحید: نفی طبقات اجتماعی
- ۴۴ جلسه سیزدهم: تأثیرات روانی توحید
- ۴۴ فایده بحث از تأثیرات توحید

- تأثیرات روانی توحید ۴۴
- جلسه چهاردهم: فلسفه نبوت ۴۷
- ناتوانی غریزه در هدایت بشر ۴۷
- نارسایی عقل در هدایت بشر ۴۷
- رابطه عقل و وحی ۴۸
- تعریف حق ۴۹
- جلسه پانزدهم: بعثت در نبوت ۵۰
- معنای بعثت ۵۰
- مراحل بعثت ۵۰
- برخورداری نبی از مایه‌های قوی و عمیق انسانی ۵۱
- هضم بودن نبی در جریان زندگی اجتماعی قبل از بعثت ۵۱
- جلسه شانزدهم: رستاخیز اجتماعی نبوت ۵۴
- معنای رستاخیز اجتماعی نبوت ۵۴
- ایده و شیوه کار انبیا ۵۵
- جایگزینی حق به جای باطل؛ مسئله محوری حرکت انبیا ۵۵
- جلسه هفدهم: هدف‌های نبوت ۵۷

- هدف اصلی و اولی انبیا ۵۸
- راهکار انبیا برای تربیت بشر ۵۸
- جلسه هجدهم: نخستین نغمه‌های دعوت ۶۱
- بیان هدف عالی در نقطه شروع از سوی انبیا ۶۱
- رابطه توحید و نبوت ۶۲
- دلیل تأکید صریح انبیا بر توحید در ابتدای دعوت ۶۲
- دلیل مخالفت‌ها با دعوت انبیا ۶۳
- جلسه نوزدهم: گروه‌های معارض ۶۵
- مردم در جامعه اسلامی ۶۵
- گروه‌های معارض انبیا ۶۶
- جلسه بیستم و بیست‌ویکم: فرجام نبوت (۱) و (۲) ۶۸
- فایده تلاش‌ها و مجاهدت‌های پیامبران ۶۸
- نیاز حق و جبهه حق به کار و تلاش ۷۰
- جلسه بیست‌ودوم: تعهد ایمان به نبوت ۷۱
- جلسه بیست‌وسوم: ولایت ۷۳
- رابطه و پیوند نبوت با ولایت ۷۳

- تعریف ولایت ۷۵
- جلسه بیست و چهارم: پیوندهای امت اسلامی ۷۷
- بعد اول ولایت: ارتباطات داخلی ۷۷
- بعد دوم ولایت: روابط خارجی ۷۸
- تفاوت انزوا و استقلال ۷۸
- تمسک به ولی، شرط تحقق دو بعد دیگر ولایت ۷۹
- ثمره ولایت ۷۹
- جلسه بیست و پنجم: بهشت ولایت ۸۱
- تعریف ولی ۸۱
- ویژگی‌های فرد دارای ولایت ۸۲
- ویژگی‌های جامعه دارای ولایت ۸۲
- ثمرات تحقق ولایت در جامعه ۸۳
- جلسه بیست و ششم: در پیرامون ولایت (۱) ۸۴
- نبی خدا، مجرای تحقق حاکمیت خدا در جامعه ۸۴
- نشانه‌های جانشینان رسول خدا ۸۵
- جلسه بیست و هفتم: در پیرامون ولایت (۲) ۸۷

تعریف طاغوت ۸۷

مفاسد قرار گرفتن تحت ولایت طاغوت ۸۸

جلسه بیست و هشتم: در پیرامون ولایت (۳) (هجرت) ۹۱

پیامدهای پیشرفت تحت ولایت طاغوت ۹۱

ارزش اعمال در ولایت خدا و ولایت طاغوت ۹۲

راهکار قرآن برای خروج از ولایت طاغوت ۹۴

مقدمه

طرح اسلام به صورت مسلکی اجتماعی و دارای اصولی منسجم و یک‌آهنگ و ناظر به زندگی جمعی انسان‌ها، یکی از فوری‌ترین ضرورت‌های تفکر مذهبی است.

در مقایسه اسلام با مکاتب و مسالک اجتماعی این روزگار، باحثان و جویندگان را چندان که شاید و باید، به نتیجه ثمربخش و قضاوت قاطع نرسانیده است؛ یعنی از اینکه بتواند مجموعاً طرح و نقشه یک آیین متحدالاجزا و متماسک را ارائه دهد و نسبت آن را با مکتب‌ها و آیین‌های دیگر مشخص سازد، عاجز مانده است. به علاوه، چون عموماً بحث‌ها ذهنی و دور از حیطه تأثیر عملی و عینی و مخصوصاً اجتماعی، انجام گرفته، بیش از معرفت ذهنی به بار نیآورده و نسبت به زندگی جمعی انسان‌ها، علی‌الخصوص نسبت به تعیین شکل و قواره جامعه، تعهد و تکلیف و حتی نظریه روشن و مشخصی را ارائه نداده است.

بر این اساس و ناظر به این خلأها، باید بحث‌ها، مطالعات و تحقیقات اسلامی را به سمت و سوی برد که واجد سه ویژگی مهم باشد:

نخست آنکه معارف و دستگاه فکری اسلامی، از تجرد و ذهنیت محض خارج شود و هریک از مباحث نظری، از این دیدگاه که چه طرحی برای زندگی انسان و چه هدفی برای

بودن او و چه راهی برای رسیدن به این هدف ارائه می‌دهد، مورد بررسی و تأمل و تحقیق قرار گیرد.

دیگر آنکه مسائل فکری اسلام، به صورت پیوسته و به عنوان اجزای یک واحد، مورد مطالعه قرار گیرد و هریک به لحاظ آنکه جزئی از مجموعه دین و عنصری از این مُرکب و استوانه‌ای در این بنای استوار است و با دیگر اجزا و عناصر، هم‌آهنگ و مرتبط است - و نه جدا و بی‌ارتباط با دیگر اجزا - بررسی شود تا مجموعاً از شناخت این اصول، طرح کلی و همه‌جانبه‌ای از دین، به صورت یک ایدئولوژی کامل و بی‌ابهام و دارای ابعادی متناسب با زندگی چندبعدی انسان، استنتاج شود.

دیگر آنکه در استنباط و فهم اصول اسلامی، مدارک و متون اساسی دین، اصل و منبع باشد، نه سلیقه و نظرهای شخصی یا اندوخته‌های ذهن و فکر این و آن... تا حاصل کاوش و تحقیق، به راستی اسلامی باشد و نه هر چیز جز آن. برای برآمدن این منظور، قرآن کامل‌ترین و موثوق‌ترین سندی است که می‌توان به آن متکی شد که: باطل را از هیچ سویی بدان راه نیست و در آن، مایه روشنگری هر چیز هست و البته در پرتو تدبری ژرف‌پیمان که خود، ما را به آن فرمان داده است.

جلسه اول: ایمان (۱)

ایمان یعنی باور، پذیرش و پایبندی به آنچه آدمی برای آن و در راه آن به تلاش و جد و جهد است و به راهی که وی را به آن سرمنزل می‌رساند و... بالاخره، به خود این تلاش و حرکت.

بدون ایمان، هر حرکتی ناپایدار و نافرجام است و هر پوینده‌ای، دلمرده و سرانجام خاموش. تکیه قرآن بر روی «ایمان» و «مؤمن» نیز از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد.

فهرست طراز اول ارزش‌های اسلامی در آیه زیر منعکس است که در رأس آن‌ها ایمان جایگاهی ویژه دارد:

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
نیکیوی آن نیست که چهره به سمت خاور و باختر بگردانید

وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ
نیکیو آن کس است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان

آورد

وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ
وَفِي الرِّقَابِ

و مال را به نزدیکان و یتیمان و افتادگان و در راه ماندگان و سائلان و بردگان عطا کند

وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ

و نماز را به پا دارد و زکات مال را بپردازد

وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا

و آنانکه چون پیمان بستند، بر سر پیمان خود ایستاده‌اند

وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ

آنانکه در سختی‌های زندگی (تنگدستی و بیماری) و در میدان نبرد، پایدار و مقاوم‌اند

أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ^۲

اینهائند آنانکه سخن به راستی و درستی گفته‌اند و هم‌اینهائند دارندگان تقوا.

تقوا

برخلاف رهبانیون مسیحی که رهبانیت بدعت آلود پیشه کردند: «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ»^۱، یک عالم اسلامی و مسلمان مسئول، گوشه‌گیری و فرار ندارد؛ چون مسلمان بودن و مسئول بودن، لازم و ملزوم یکدیگرند؛ فرد آگاه مسلمان، خودش را متقی می‌کند، یعنی زره لازم را در مقابل آسیب گناه، بر تن می‌پوشد و وارد منطقه گناه می‌شود،

۱. سوره مبارکه بقره، آیه ۱۷۷

۲. سوره مبارکه حدید، آیه ۲۷

برای دستگیری گناهکاران. در اسلام، تقوا وسیله و مقدمه پیروزی است. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ»^۱ تقوای خدا پیشه کنید، «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» مگر پیروزمند و رستگار و موفق گردید.

ضرورت اطاعت از رسول در کنار اطاعت از خدا

«وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» اطاعت کنید از الله و از پیامبر، شاید مورد رحمت پروردگار قرار بگیرید. اطاعت از پیامبر و اطاعت از خدا را در کنار هم آورده؛ چون ممکن است دشمنان و معارضان پیامبر هم بگویند ما داریم اطاعت از خدا می‌کنیم: «وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ»^۲ اینها می‌گفتند ما فرزندان و پسران خدا هستیم. آن کسانی که خود را بنده خدا می‌دانند، اما بنده فرمان و قانون خدا نیستند، عمل به قانون نمی‌کنند، ملتزم به لوازم این بندگی نیستند، اینها چطور می‌توانند بگویند ما بنده خداییم؟

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» اطاعت کنید خدا را و رسول را، شاید مورد رحم پروردگار قرار بگیرید. رحم خدا یعنی چه؟ ما در پندار عامیانه خود می‌گوییم که اگر گناهکاریم، اگر به واجبات و تعهدات و تکالیف عمل نکردیم، امیدواری‌مان رحم خداست. رحمت پروردگار را، رقیب و جایگزین عمل کردن می‌دانیم. آیه قرآن به عکس است؛ می‌گوید عمل کنید، اطاعت کنید، شاید مورد رحمت پروردگار قرار بگیرید. رحمت خدا آن وقتی است که یک ملتی به مسئولیتش عمل کند. خدا آن وقتی به مردمی رحم می‌کند که او را اطاعت کنند، تکالیف خود را انجام بدهند.

۱. سوره مبارکه آل عمران / آیات ۱۳۰ تا ۱۳۲

۲. سوره مبارکه مائده / آیه ۱۸

مغفرت و شرایط آن

«وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ»، سبقت بجوئید «إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ» به سوی مغفرتی «مِن رَّبِّكُمْ» از سوی پروردگارتان «وَجَنَّةٍ» و بهشتی که «عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» که به پهنای آسمانها و زمین است، «أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» آماده شده است برای باتقویان. ای انسان! سرعت بگیر و مسابقه بده، اما به سوی چیزی که شایسته توست و با عظمت و مقام تو سازگار است، به سوی چه؟ «إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ». به سوی مغفرت پروردگار، به سوی آن بهشت برین الهی که همه آسمانها درمقابل آن کوچکنند.

مغفرت یعنی چه؟ فلان کس که ظلم، جنایت، گناه و فساد آفریده و مستوجب عذاب خداست، روز قیامت به خاطر قطره اشکی یا توجه و توسلی که داشته، خدا می گوید ما هم از سر خطایای تو گذشتیم، تو را بخشیدیم. مغفرت خدا این است؟ «سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ»، این را می گوید؟ نه. غفران یعنی التیام دادن و پُر کردن یک خلأ. هر گناهی که انسان انجام می دهد، ضربتی بر روح وارد می کند و زخمی به وجود می آورد. غفران یعنی این خلأ، این کمبود روح، این زخم روان، این نقیصه ای که در نفس او به وجود آمده است، برطرف شود. چه جوری برطرف می شود؟ با جبران کردن. با نشستن و گفتن که خدایا من غلط کردم، کاری از پیش نمی رود. زودتر حرکت کن، تندتر برو تا این ضربه روحی را جبران کرده باشی.

خدای متعال نمی گوید چون تو گناه کردی، حالا هر چه کار نیک بکنی، ما آن گناه را اصلاً از بین نخواهیم برد، لاج نمی کند خدا. «وَأَنْتَ لَغَفَّارٌ»^۲ ما لجباز نیستیم، ما غفاریم؛

۱. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۳۳

۲. سوره مبارکه طه، آیه ۸۲

خلأها را پر می کنیم، اما برای چه کسی؟ «لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»^۱، برای آن که توبه کند؛ یعنی برگردد و ایمان خود را قوی کند، عمل صالح کند.

نشانه‌های اهل تقوا

صحبت از باتقواهاست. چه کسانی هستند باتقویان؟ «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ»^۲ آن کسانی که انفاق می کنند در خوشی و ناخوشی. انفاق؛ یک شرط باتقوا بودن است. انفاق خرج کردن است، اما نه هر خرج کردنی. انفاق خرج کردنی است که با آن، یک خلئی پر بشود، یک نیاز راستینی برآورده بشود. «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^۳. این پول‌هایی که خرج می شود، این زر و زیورهایی که بر پیکر گرسنه یک عده مردم آویخته می شود، این پیرایه‌های زیادی و دروغین؛ اینها انفاق نیست، چرا؟ چون خلئی را پر نمی کند. انفاق کار مردمان باهوش است. آنهایی که خلأها و نیازها را می فهمند و حاضر می شوند به جا آن خلأها و نیازها را پر کنند. آن ملتی که امروز به یک چیزی احتیاج دارد، مانند آب و هوا، اگر در غیر آن چیز، به همان ملت کمک کردی، اینجا انفاق نکردی، پول حرام کردن، کاری انجام دادی.

۱. به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست رهسپار شود.

۲. سوره مبارکه آل عمران، آیات ۱۳۴ تا ۱۳۶

۳. سوره مبارکه کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴: «بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانیم؟ * آنان کسانی هستند که کوشش ایشان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند کار خوب انجام می‌دهند.»

«وَالكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» و فروربندگان خشم. فراموش کنندگان نه؛ فروربندگان غیظ و خشم. فروربندن خشم یعنی چه؟ یعنی بر اساس احساسات کار نکردن، همه جا عقل. البته گاهی عقل هم با خشم‌های درست همراه است، مثل خشم یک ملت، خشم یک انسان، خشم یک جامعه، علیه آن کسانی که باید بر آنان خشم گرفت. نمی‌بینید در قرآن می‌گوید:

«أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^۱.

«وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» عفوکنندگان از خطاهای مردم. از اشتباهات، خطاها، گناهان و لغزش‌های مردم باید گذشت. البته از آن عملِ خلافی نباید صرف نظر کرد که از روی تعمد و عناد انجام گرفته است. «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»

از دیگر نشانه‌های باتقواها چیست؟ «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ» آن کسانی که چون گناه بزرگی انجام دهند، یا بر خویشان ستم کنند، «ذَكَرُوا اللَّهَ» فوراً به یاد خدا بیفتند. در وادی غفلت دیر نپایند. یاد خدا حربه‌ای است در دست ما علیه شیطان‌ها. «فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ» پس طلب غفران و مغفرت می‌کنند برای گناهانشان «وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ» بر آنچه که می‌دانند گناه است، اصراری نوززند. «أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ» این چنین آدم‌هایی پاداششان مغفرت از سوی پروردگارشان است. «وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» و بهشت‌هایی که در زیر آن نهرها جاری است، «خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» در آن جاودانه‌اند و چه نیکو پاداش عمل کنندگان است. مسئله عمل یکی از مسائل بسیار مهم است.

جلسه دوم: ایمان (۲)

خداوند در ابتدای سوره انفال بعد از آنی که مصرف انفال را معین می کند، می فرماید اگر مؤمن هستید، این سه کار را انجام بدهید: اولاً «فَاتَّقُوا اللَّهَ» پس از خدا پروا بدارید. «وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» فی مابین خود را اصلاح کنید. اختلافات را از میان خود بردارید. «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» و اطاعت کنید، فرمان ببرید خدا را و پیامبرش را، «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» اگر شما مؤمنید.

مسئله ایمان، این گِروِشِ قلبی، وابستگی فکری و اعتقادی و روانی به یک مطلب، به یک شخص، به یک قطب و به یک مرکز، تنها به گِروِشِ قلبی خلاصه نمی شود. آن وقتی ایمان به صورت راستین در کسی وجود دارد که برطبق آن ایمان عمل کند و به لوازم ایمان و تعهدات ایمان پایبند باشد و زندگی او و متن واقعیت وجود او، با آن کسی که منکر خداست، تفاوتی داشته باشد.

ویژگی های مؤمنان

به مناسبت نام مؤمن در پایان این آیه، آیه بعد درباره صفات مؤمنان و شرایط ایمان، باز ادامه سخن می دهد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ

عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ اِيْمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا^۱؛ مؤمن راستین آن کسی است که این پنج صفت در او باشد.

اول؛ «اِذَا ذَكَرَ اللهُ» چون یاد شود خدا، «وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ» به بیم آید دل‌هایشان. یعنی چه به بیم بیاید؟ ترسیدن از خدا به چه معناست؟ این ترس، یک نوع ترس ناشی از معرفت است. این حالت دهشت، ناشی از احساس عظمت او و احساس حقارت خویشتن درمقابل اوست. آن کسی که درمقابل پروردگار، خود را کوچک و ناقص و حقیر می‌بیند و خدا را به تمام شئون امور خویش مسلط و مَهْمِین و مُسَيِّطِر^۲ مشاهده می‌کند، برای چنین کسی نام خدا از صورت یک ذکر اعتیادگونه خارج می‌شود. این بزرگ‌ترین ضامن اجرایی عمل و حرکت و تلاش است در یک انسان مسلمان و در یک جامعه مُسَلِم.

«وَ اِذَا تُلِیَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ اِيْمَانًا». نشانه دیگر مؤمن این است که وقتی آیات خدا بر آنان فروخوانده می‌شود، یا خودشان می‌خوانند، ایمانشان افزون می‌گردد، مؤمن راستین، آن مؤمنی است که اگر یک کلمه از حقایق و معارف دینی و الهی در دل اوست، آن یک کلمه را با تدبر، با دقت نظر، با اندیشیدن، از زایل شدن نجات بدهد. با تلاوت قرآن، ایمان انسان مؤمن باید زیاد بشود. پس پیداست که قرآن کتاب رمز نیست، بلکه باید آن را خواند به قصد فهمیدن، و فهمید به قصد افزون شدن و نیرومندتر شدن ایمان.

«وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»، نشانه دیگر مؤمنین این است که بر پروردگار خود توکل و اتکاء می‌کنند. یعنی چه توکل می‌کنند؟ یعنی دست را روی دست می‌گذارند، می‌گویند

۱. سوره مبارکه انفال، آیات ۲ تا ۴

۲. (همان) ایمن‌کننده، نگهبان، (س‌طر) حافظ و نگهبان، غالب و جیره، این کلمه با توجه به قواعد زبان عربی مصیطر هم نوشته می‌شود.

خدا خودش درست کند؟ نه، اینی که رایج میان مردم است؛ می گویند: آقا، خدا خودش باید اصلاح بکند، از بنده خدا کاری بر نمی آید؛ این غلط است. اگر از بنده خدا کاری بر نمی آید، اگر برای از بین بردن و ریشه کن کردن فساد، اراده آدمی و نیروی آدمی به کار نمی آید، خدا انبیا را بسیج نمی کرد و مردم را به پیروی از انبیا دعوت نمی کرد. توکل یعنی در همه حال، اتکاء و امیدت به خدا باشد. با این تعبیر، توکل از صورت یک چیز مخدر در می آید، به صورت یک عامل برانگیزاننده و عامل تحریک، جلوه گری می کند.

چهارم، «الذین یُقیمون الصلاة» آنها که به پا می دارند نماز را. آقایان، توجه کنید، یک فرقی است بین تعبیر الذین یُصلّون و «الذین یُقیمون الصلاة». یُصلّون، یعنی نماز می گزارند. «یُقیمون الصلاة» به پا می دارند نماز را، غیر از نماز خواندن است. نماز را به پا می دارند، یعنی در جامعه به پا می دارند، جامعه را جامعه نمازخوان می کنند. نماز را در جامعه به پاداشتن، نه به معنای اینکه یک عبادت را همه انجام بدهند، بلکه جامعه نمازخوان، یعنی جامعه ای که دائماً به یاد خدا و در راه خداست. جامعه ای که می گوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^۱ جز خدا کسی را عبادت و عبودیت نمی کند و جز به خدا به هیچ کس دیگر اتکاء نمی کند و از کسی استعانت نمی جوید. جامعه نمازخوان یعنی آن جامعه ای که هر روز از سردمداران فساد، یعنی «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» و از دنباله روان فساد، یعنی از «ضالّین» تبرّی^۲ می جوید.

«وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» نشانه دیگر مؤمنان چیست؟ این است که از آنچه به آنان روزی کرده ایم، انفاق می کنند.

۱. سوره مبارکه حمد، آیه ۵

۲. (بره) دوری و بیزاری جستن

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» اینانند مؤمنان راستین، «أَلْهَمَ دَرَجَاتُ عِنْدَ رَبِّهِمْ» برای آنان است رتبه‌هایی - درجات، رتبه‌ها، مرتبه‌ها - «عِنْدَ رَبِّهِمْ» در نزد پروردگارشان، «وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» غفران و روزی شرافتمندانه، روزی کریمانه، بی‌ذلت، بی‌عسرت، بی‌سرافکنندگی هم از آن اینهاست.

جلسه سوم: ایمان از آگاهی

ایمان به اصول و مبانی عقیدتی، یک خصلت برجسته پیامبر خدا و پیروان اوست. تفاوت پیامبران و رهبران ادیان الهی با رهبران سایر ادیان و مکاتب نیز این است که خود به آنچه گفته‌اند، با تمام وجودشان مؤمن بوده‌اند و به آنچه مردم را به آن دعوت کرده‌اند، خود پیش از همه شتابان رسیده‌اند. اینجا ایمان یعنی باور، قبول و پذیرش با تمام وجود، باور به آنچه میگوید. نشانه باور داشتن هم این است که خود، پیشاپیش دیگران در آن راه گام برمی‌دارد و حرکت می‌کند:

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ

پیامبر به آنچه از جانب پروردگارش بر او نازل گشته، مؤمن و گرویده است

وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ

و مؤمنان همه ایمان آورده‌اند به خدا و فرشتگانش و کتابهایش و پیامبرانش

لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ

میان هیچ‌یک از پیامبران او تفاوت نمی‌گذاریم (پذیرش وحی)

وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ

و گویند، شنیدیم و فهمیدیم، مغفرت تو را می جوییم و بازگشت همه به سوی توست.
ایمان از روی شعور و آگاهی و فهم باید باشد، نه کورکورانه و از روی تقلید:

إِن فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ
به یقین در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز، نشانه‌های روشنی است
برای خردمندان

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ

آنها که خدا را در حال ایستاده و نشسته و به پهلو خوابیده یاد می کنند

وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می اندیشند

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

(و به دل و زبان می گویند) پروردگار ما! این همه راه به بیهودگی نیافریده‌ای و تو از
بیهودگی منزّه و پیراسته‌ای پس ما را از شکنجه آتش محفوظ بدار

رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

پروردگار ما! بیگمان هر که را به آتش درافکنی، زیون و سرافکنده‌اش ساخته‌ای و ستمگران
را هیچ یاور و مددی نیست.

لذا ایمان‌های متعصبانه و مقلدانه‌ای که کافران و مخالفان به افکار پوشالی خود می‌ورزیدند، به شدت محکوم و مورد تخطئه است:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ

و چون به آنان گفته شود که بیاید و آنچه را خدا فرستاده و پیامبر می‌آموزد، بیازمایید و بفهمید

قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا

گویند راه و رسمی که پدران خود را بر آن یافتیم، ما را بس

أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ

آیا اگر پدران آنها چیزی نمی‌دانستند، و هدایت نیافته بودند [باز از آنها پیروی می‌کنند]

ایمان آگاهانه در مقابل ایمان مقلدانه و متعصبانه

در اسلام، ایمان مقلدانه و متعصبانه قیمتی ندارد؛ چون این ایمان، زائل شدنش هم به آسانی کسب خودِ ایمانِ تقلیدی، آسان است. ایمانِ ارزشمند، ایمان آگاهانه است، ایمانِ توأم با درک و شعور است. ایمان از روی روشنی، از روی درک، از روی فکر، با محاسبه‌های صحیح وقتی که انجام گرفت، آن وقت لازم نیست ما این ایمان را در پارچه و در کهنه و در صندوقچه و در صندوقخانه بگذاریم که مبدا گرما و سرما و گرد و خاک و غبار به آن آسیب برساند. اگر بخواهیم ایمان‌ها زائل نشود، اگر بخواهیم ایمان، ایمان آگاهانه باشد، باید دائماً آگاهی بدهیم به آن کسانی که می‌خواهیم مؤمن باشند. از آگاه شدنِ اینها واهمه نکنیم، از چشم و گوش بسته ماندن اینها لذت نبریم.

جلسه چهارم: ایمان زاینده و همراه با تعهدات عملی

ایمان به معنای باور و پذیرش فکری کامل، به تنهایی کافی نیست، بلکه قرآن ایمان را همواره در کنار عمل و به عنوان انگیزه‌ای برای «پیمودن راهی درست به سوی مطلوب» مورد نظر قرار داده است. ایمانی که در جوارح و اعضای مؤمن شاعش مشهود نیست، این ایمان از نظر اسلام ارزشمند نیست. ایمان تنها، ایمان بی تعهد، ایمانی که همراه آن احساس مسئولیتی نباشد، نه به درد دنیا می‌خورد، نه به درد عقبی می‌خورد، این منطق قرآن است. اگر تعهدی احساس نکردی، در مؤمن بودن خودت شک کن. جامعه‌ای که به تعهدات ایمانی عمل نمی‌کند، نام خود را جامعه مؤمن نگذارد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! رکوع و سجود کنید

وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیکو انجام دهید، مگر موفقیت یابید

و جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ

و در راه خدا چنانکه شایسته است، مجاهدت نمایید

حق جهاده یعنی چه؟ یعنی آن تلاشی که برای خدا و در راه خدا باید انجام بگیرد، حزمش، کیفیتش، عمقش، نستوهی و پایداری اش، بایستی به نسبت بزرگی و عظمت خودِ خدا، از همهٔ تلاش‌ها بزرگ‌تر، پایدارتر، نستوه‌تر، خستگی‌ناپذیرتر باشد.

هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ

اوست که شما را برگزیده و در دین شما هیچ دشواری و ناسازی قرار نداده

مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ

این شیوه و آیین پدرتان ابراهیم است

هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا

او شما را از پیش و در این نوبت «مسلم» نامیده است

لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ

تا پیامبر گواه و دیده‌بان شما باشد و شما گواهان و دیده‌بان بشریت باشید

فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ

پس نماز را بپا دارید و زکات بدهید و به خدا متکی و پناهنده گردید (به آیین او

متوسل شوید).

هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ

او سرپرست و پشتیبان شماست و چه سرپرست و یاور نیکویی است.

ایمان متعهدانه

اگر فقط تصدیق و پذیرش در صدق کلمهٔ ایمان کافی بود، اول مؤمن به پیغمبر ابولهب بود. اگر فقط تشخیص و ایمان قلبی و باور کافی بود، عمروعاص باید اول شیعهٔ عالم باشد

بنابراین ایمانی که در اسلام معتبر است، آن ایمانی است که با تعهدهای عملی همراه باشد. اگر همراه نبود، منتظر نتیجه‌هایش هم مباش، منتظر نصرت در دنیا نباش، منتظر امنیت در دنیا مباش.

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ

آن کسانی که ایمان آوردند و با ستم، با ستمگری، ایمان خود را نیامیختند، امنیت برای آنهاست

آن ایمانی که با ستمگری همراه است، امنیت بر نمی‌دارد. آن ایمانی که تعهد در کنارش نیست، نصرت به مؤمن نمی‌دهد.

جلسه پنجم: ایمان و پابندی به تعهدات

تعهدات یک فرد مؤمن، گاه گاهی و دل‌بخواهی نیست. این جور نیست آن کسی که می‌خواهد خود را مؤمن قلمداد بکند، هر جا که نفع و سود و بهره شخصی تجاوز کارانه خودش ایجاد کرد، مؤمن باشد؛ هر جا به نام ایمان و به تظاهر به عمل، توانست بر خیر مراد سوار شود. اگر ایمان بدون تعهد و بدون عمل صالح، ایمان نیست و نتایج ایمان بر ایمان مجرد و خشک و ذهنی مترتب نمی‌گردد، علاوه بر این، این حقیقت دیگر هم باید مورد نظر باشد که تعهد، همیشگی و همگانی است. فرهنگ قرآن نویدهای خدا به مؤمنان را مخصوص آن کسانی می‌داند که در همه حال و به هر صورت، در برابر تکالیف دین پابند و متعهدند. آن کسی که مؤمن است و می‌خواهد مؤمن بماند و از ثمرات مؤمن بودن بهره ببرد، در مقابل همه احکام خدا باید احساس تعهد کند و در همه جا باید احساس تعهد کند.

موسمی نیست تعهد، گاه گاهی نیست تعهد. نسبت به زمانی، نه زمان دیگر نیست؛ نسبت به شخصی نه شخص دیگر نیست؛ تعهد همگانی و همه‌جایی و همیشگی است. قرآن در مقام توبیخ بنی اسرائیل می‌فرماید:

أَفْتُمِنُونَ بَعْضَ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ^۱

آیا به بعضی از دین ایمان دارید، به بعضی دیگر از دین بی‌ایمانید؟

مگر می‌توان تفکیک قائل شد میان دو سخن و دو فرمان که هر دو از یک مبدأ و

یک نقطه سرچشمه گرفته است؟

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا

می‌گویند به خدا و پیامبر ایمان آوردیم و سر به فرمانیم

ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ

آنگاه گروهی از آنان پس از این دعا، سر از فرمان دین می‌پیچند و ایقان مؤمن نیستند

وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ

و چون دعوت شوند به سوی خدا و نزد پیامبر که میان آنها قضاوت کند، گروهی از آنان

را می‌نگری که رویگردانند

وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ

و اگر در ماجرای حق به جانب آنان باشد، کاملاً گوش به فرمان و سرب‌راه نزد پیامبر

می‌آیند

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا

آیا در دل مرضی دارند یا در امر دین به دودلی و شک دچار شده‌اند؟

أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ
یا می ترسند که خدا و پیغمبرش بر آنان ظلم کند

بَلْ أَوْلِيكَ هُمُ الظَّالِمُونَ^۲
حقیقت آن است که آنان خود ستمگرانند

امثال معاویه نیز هر جا از دین را که به سودشان بود، اجرا می کردند و هر جا را به زیان خود می دیدند، به فراموشی می سپردند؛ از جمله شکوفایی عقل و خرد و بینش مردم. لذا بزرگترین جنایت معاویه این بود که از لحاظ فکر، از لحاظ بینش، از لحاظ اخلاق، مردم را عقب برد.

قرآن کریم سعادت و رستگاری و پیروزی و برتری را (که نویده‌های خدا به مؤمنان است) مخصوص آن کسانی می داند که در همه حال و به هر صورت، پابند و متعهد در برابر تکلیف‌های دین می باشند:

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ
أَطَعْنَا وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

سخن مؤمنان هنگامی که برای حکم و قضاوت نزد خدا و پیامبر خوانده می شوند، جز این نیست که می گویند شنیدیم (دانستیم) و فرمان بردیم و فقط آنها را رستگاران و به هدف نائل شوندگان

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ^۲

و کسانی که خدا و رسولش را اطاعت کنند و از خدا بیم و پروا کنند، پس منحصرأ آنها موفق شدگانند.

جلسات ششم و هفتم: نویدها (۱) و (۲)

برای اینکه ما ارزش ایمان و نتیجه ایمان را بدانیم، لازم است از مژده‌ها و نویدهایی که خدا به مؤمنین داده است، آگاهی پیدا کنیم، ببینیم خدای متعال برای مؤمن، درمقابل ایمانش و درمقابل عمل شایسته‌اش و انجام تعهداتش، متقابلاً چه چیزی را تعهد می‌کند. در قرآن کریم، آن چیزهایی که انسان احتیاج دارد تا به‌طور کامل و همه‌جانبه سعادتمند باشد، تماماً به مؤمن و بر ایمان نوید داده شده. برای یک مادی‌گرا هم همین‌ها شرایط سعادتمند شدن است.

شروط سعادت انسان

یکم، محتاج است به اینکه هدف و سرمنزل سعادت را بشناسد. بداند به کجا می‌خواهد برسد، بداند برای چه هدفی می‌خواهد تلاش بکند. علاوه‌براینکه هدف را می‌داند و می‌شناسد و می‌فهمد، بداند که به‌سوی این هدف، از کدام راه باید رفت تا رسید و زودتر رسید و تحقیقاً رسید. پس اول هدایت لازم است.

إِن الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ^۱

همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، پروردگارشان، به سبب ایمانشان آنها را هدایت خواهد کرد.

خودِ ایمان موجب می‌شود که آنها راه پیدا کنند. به چه راه پیدا کنند؟ هم به هدف، هم به راه‌ها به وسیله‌ها.

دوم، و اینکه پرده‌های جهل و غرور و پندار و هر آن چیزی که گوهر بینش و خرد او را در حجابی ظلمانی می‌پیچد و نیروی دیدن و فهمیدن را از او می‌گیرد، زائل گردد. لذا دوم، نور لازم است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا^۲

ای مردمان، از سوی پروردگارتان برای شما برهانی آمد و فرستادیم به‌سوی شما نوری آشکارا.

منظور از این برهان و نور، قرآن است و حقایق قرآنی.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ^۳

خدا سرپرست و هم‌جبهه مؤمنان است، آنها را از ظلمت‌ها (جهل، خرافه، غرور، نظام‌های تحکم‌آمیز و ضد انسانی) می‌رهاند.

۱. سوره مبارکه یونس، آیه ۹

۲. سوره مبارکه نساء، آیات ۱۷۴ و ۱۷۵

۳. سوره مبارکه بقره، آیه ۲۵۷

سوم، و اینکه در راه طولانی‌اش به سوی سعادت، در این راهی که دارد طی می‌کند به طرف آن سرمنزل و پایان راه، از دغدغه‌ها و وسوسه‌های درونی (ترس‌ها، طمع‌ها، تشویش‌ها) که توان فرساتر از عامل‌های بازدارنده برونی است، برهد. خداوند این شرط سعادت را با وعده سکینه و طمأنینه تأمین می‌کند. آرامش درمقابل دغدغه و اضطراب، آرامش و اطمینان درمقابل تشویش:

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ^۲

خدا سکینه‌اش را بر پیغمبرش و بر مؤمنین نازل کرد

یاد خدا هم یک جاذبه قوی است که جاذبه‌های کوچک (وسوسه‌های درونی) را محو می‌کند:

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ^۲

آنانکه ایمان آوردند و دل‌های آنها با یاد خدا آرام گرفت. همانا با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد.

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ^۳

آنها که ایمان آورده و ایمان خود را به ظلم نیالوده‌اند، فقط ایمنی برای آنهاست و آنها هدایت یافتگانند.

چهارم، و اینکه تلاش خود را ثمربخش بداند، امیدوار باشد که این تلاش به جایی

می‌رسد. آن کسانی که امیدوار نیستند که تلاششان و حرکشان به نتیجه‌ای منتهی خواهد شد، مسلم به سرمنزل خوشبختی و رستگاری نمی‌رسند. اگر انسان به ثمربخش بودن تلاشش

۱. سوره مبارکه توبه، آیه ۲۶

۲. سوره مبارکه رعد، آیه ۲۸

۳. سوره مبارکه انعام، آیه ۸۲

معتقد باشد، سریع تر پیش می رود و راحت تر حرکت می کند. مؤمن کار خود را ثمربخش می داند:

فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ^۲

پس همانا خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند

پنجم، و اینکه لغزش ها و خطاهایش قابل جبران و مورد بخشایش باشد (مغفرت و رحمت).

ششم، و اینکه در همه حال، از دستاویز تکیه گاهی مورد اطمینان برخوردار باشد. بداند همه جا، در تمام شرایط، یک نقشه راهی هست که می تواند از او استفاده کند.

هفتم، و اینکه در مواجهه با دشمن ها و دشمنی ها از نصرت و مدد خدا برخوردار گردد.

هشتم، و اینکه بر جبهه ها و صف های مخالف برتری و رجحان داشته باشد، بداند که بالاخره برتری و رجحان و ارجحیت برای اوست.

نهم، و اینکه بر دشمنان راه و هدفش که مانع و خنثی کننده تلاش اویند، پیروز گردد. این شرط سعادت هم در قرآن کریم با آیات فراوانی تأمین شده است. به عنوان نمونه می فرماید:

كَتَبَ اللَّهُ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَرُسُلِهِ^۲

خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می شویم

۱. سوره مبارکه هود، آیه ۱۱۵

۲. سوره مبارکه مجادله، آیه ۲۱

دهم، و اینکه عاقبت، از همه سختی‌ها و فشارها و بندها و حصارها، رسته و به مقصود و منظور خود نائل گردد، برسد به آن سرمنزل (فوز و فلاح)

یازدهم، و اینکه در همه حال، در راه و در منزل، هم در راه هدف، هم در خود سرمنزل هدف، از ذخیره‌هایی که برای آدمی در این جهان مهیا گشته، بهره‌مند و برخوردار گردد.

دوازدهم، بعد هم که مُرد، تازه رشته استفاده‌اش خاتمه نپذیرد، اول پاداش‌گیری و اجر بردنش باشد، اول نقطه و اول قدم راحتی و عیشش محسوب بشود.

جلسه هشتم: توحید در جهان بینی اسلام

در جهان بینی (بینش فلسفی و زیربنایی) اسلام، همه پدیده‌های جهان، وابسته و آفریده و بنده یک قدرت برترند. این قدرت برتر، خدا است (الله) و به همه خصلت‌های اساسی نیک همچون علم، قدرت، اراده، حیات و... آراسته است.

وابستگی موجودات در پیدایش و بقا به خداوند

همه موجودات جهان یک حقیقتی هستند که به خودی خود استقلال ندارند، بلکه ساخته و پرداخته و تحت اختیار و بندگان مقهور اویند و در عبودیت او شریک و همترازند. هیچ کس و هیچ چیز از دایره عبودیت خدا بیرون نیست. بندگان همه چیز خود را از او دارند و او سررشته‌دار پیدایش و ادامه حیات آنهاست.

این بینش، زیربنا و قاعده اساسی تمام طرح‌ها و برنامه‌ها و افکار عملی و زندگی‌ساز (ایدئولوژی) در اسلام است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ
الله، هیچ معبودی بجز او نیست

لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ

آن زنده پاینده و نگهبان و نگهبان

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَوْرَا چرت و خواب نمی‌ریاید

از اوست هر چه در آسمان‌ها و زمین است

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ

کیست که در نزد او جز به اذن و رخصت او شفاعتی کند؟

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ

هر آنچه پیش روی و آنچه پشت سر آن‌ها (بندگان) است، می‌داند

وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ

و آنان (بندگان) به چیزی از دانش او - مگر آنچه خود او بخواهد - احاطه و آگاهی

ندارند

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

تخت قدرت و حکمرانی او بر آسمان‌ها و زمین گسترده است

وَلَا يَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا

و نگهبانی آسمان و زمین او را گران نمی‌آید

وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

و اوست بلندمرتبه و بزرگ

معنای برابری در بینش توحیدی

بینش توحیدی خالص اسلامی می گوید تمام ممکنات و موجودات از یک جا، از یک مبدأ، از یک دست قدرت، آفریده و ساخته و پرداخته شدند؛ همه درمقابل او بندگان و بردگانند، همه درمقابل او اسیر قدرتند، همه باید فرمان او را ببرند. هیچ کس حق ندارد سرش را به پای دیگری بگذارد، همچنانی که هیچ کس حق ندارد پایش را روی سر دیگری بگذارد.

منطق برابری در بینش توحیدی

بنابراین، عالم فقط دو صف دارد. یک طرف خداوند و دیگر، صف بندگان خدا و هیچ کس بر دیگری برتری ندارد. همه عالم، عبد و مطیع و دست بسته و تسلیم خدا هستند و هر که می خواهد به او نزدیک تر بشود، باید بیشتر عبد او باشد.

جلسه نهم: توحید در ایدئولوژی اسلام

توحید قرآن، تنها نگرشی بی تفاوت و غیرمسئول نیست. شناختی متعهد و بینشی فعال و سازنده است. طرز فکری است که در بنای جامعه و اداره آن و ترسیم خط سیر آن (استراتژی) و تعیین هدف آن و تأمین عناصر حفظ و ادامه آن، دارای تأثیر اساسی و تعیین کننده است و اصطلاحاً توحید از ارکان «ایدئولوژی» اسلام نیز هست.

آن توحیدی که اسلام به آن دعوت می کند، توحیدی است بالاتر از حد یک پاسخ به یک سؤال، به یک استفهام. توحید اسلامی الهامی است در زمینه حکومت، در زمینه روابط اجتماعی، در زمینه سیر جامعه، در زمینه هدف های جامعه، در زمینه تکالیف مردم، در زمینه مسئولیت هایی که انسان ها در مقابل خدا، در مقابل یکدیگر، در مقابل جامعه و در مقابل پدیده های دیگر عالم دارا هستند.

ملزومات و تعهدات ایمان به توحید

وابستگی جهان و انسان به قدرت برتر (یعنی خدا) مستلزم آن است که جهان به قصدی و برای هدفی آفریده شده باشد و ضمناً متضمن این مسئولیت است که انسان با داشتن خرد و

نیروی اراده، مکلف است در راهی که به سمت هدف و دارای جهت درست است، گام بردارد و ناگزیر، این هدف و جهت را بشناسد.

آفریدگاری و سیطره تکوینی خدا، مستلزم آن است که زمام و قانونگذاری و تشریح نیز در قبضه اقتدار و اختیار او باشد و همگان (همه موجودات دارای شعور که می توان برای آنان قانون و شرع وضع کرد) ملزم به تبعیت از قانون خدا باشند. (الوهیت انحصاری)

دانش بی پایان خدا مستلزم آن است که صلاحیت تنظیم مقررات بشری (که ناگزیر تابع نیازها و مصالح انسان هاست) در انحصار او باشد

عبودیت برابر همه موجودات در برابر خدا، مستلزم آن است که هیچ یک از بندگان خدا حق تحکم و فرمانروایی بر بندگان دیگر نداشته باشد که خدا خود به حکومت برگزیده است (یا به شخص مانند امام معصوم و یا به علائم و ملاک ها مانند حاکم اسلامی در زمان غیبت امام معصوم) (ربوبیت انحصاری)

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ
گروهی از مردم بجز خدا به رقیبان و هموردانی (از جنس بشر یا بجز آن) روی می آورند، به آنان مهر می ورزند همچون مهری که به خدا باید ورزید.

وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ
و مؤمنان راستین در دوستی خدا شدیدترند

وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ
 اگر می‌دیدید آنان که (با سرسپردگی به غیر خدا) ستم کرده‌اند آنگاه که عذاب را
 مشاهده می‌کنند، اینکه قدرت یکسره از آن خداست

إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا
 آنگاه که پیشوایان و سران از پیروان و تابعان بیزاری جویند

وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ
 و عذاب خدا را بنگرند و رابطه‌ها و پیوندها میان آنان قطع شود

وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَن لَنَا كَرَّةٌ فَنَتَّبَرَأَ مِنْهُمُ كَمَا تَبَرَّأْنَا مِنَّا
 و تابعان و دنباله‌روان گویند: کاش ما را باز گشتی بود به دنیا تا از آنان بیزاری می‌جستیم،
 چنانکه آنان از ما بیزاری جستند.

كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ
 بدینگونه خداوند کارهای آنان را به صورت مایه حسرتی به آنان می‌نمایاند.

وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ
 و آنان هرگز از آتش برون نخواهند آمد.

اگر چنانچه قائل به توحید باشی، در جامعه اختلاف طبقاتی و تبعیض معنی ندارد دیگر.
 آن جامعه‌ای که سری و تهی دارد، بالایی و پایینی دارد، آن جامعه، جامعه توحیدی
 نیست.

جلسه دهم: عبادت و اطاعت انحصاری خدا

توحید، علاوه بر اینکه یک بینش فلسفی است، یک شناخت عمل‌زا و زندگی‌ساز و عقیده‌ای متضمن تعهد و مسئولیت است. تعهدی که شامل مهم‌ترین، کلی‌ترین، بزرگ‌ترین، اولی‌ترین و اساسی‌ترین مسائل یک جامعه است. چقدر متکلمین درباره توحید بحث‌های خشک فلسفی کرده‌اند و چقدر این بحث‌ها در تشکیل و ایجاد یک جامعه توحیدی بی‌اثر بود.

مواد قطعه‌نامه توحیدی

توحید به مثابه یک قطعه‌نامه با مواد زیر است:

۱- بنابر اصل توحید، انسان‌ها حق ندارند هیچ‌کس و هیچ‌چیز جز خدا را عبودیت و اطاعت کنند؛ چون اطاعت و عبودیت غیرخدا، منافی است با آن هدفی که خدا انسان را برای آن هدف آفریده است؛ منافی است با تکامل و تعالی و آزادی و وارستگی انسان. پس انسان‌ها باید از سرسپردگی و اطاعت از نیروهای شرآفرین امتناع کنند. همه تحکیمات و تحمیلاتی که از طرف قدرت‌گونه‌های تاریخ بر بشریت رفته، غلط و برخلاف حق بود است.

أَلَمْ آعْهَدِ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ

آیا من پیمان نگرفتم از شما ای فرزندان آدم که شیطان را عبودیت نکنید؟ [سرسپرده و مطیع نیروهای شرآفرین نگردید]

آیات سوره مبارکه یونس نیز طرحی کلی از این رویه توحید را می‌نمایاند:

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا

و روزی که همه آنان را (در قیامت) گرد آوریم

ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ

آنگاه به کسانی که برای خدا شریکی قائل شدند، می‌گوییم شما و آنانکه شریک خدا دانسته‌اید، در جای خود بایستید

فَزَيْلَنَا بَيْنَهُمُ

پس میان آن‌ها جدایی افکنیم

وَقَالَ شُرَكَائِهِمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ

و شریکان پنداری آنان گویند: شما ما را عبادت نمی‌کردید

فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ

میان ما و شما خدا گواهی بسنده است که ما از عبادت شما غافل و بی‌خبر بودیم

هُنَالِكَ تَبْلُو كُل نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ

در آن هنگام، هر کسی هر آنچه از پیش انجام داده، می‌آزماید و به سوی خدا، مولای حقیقی‌شان باز گردانیده شوند

وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

و هر آنچه به دروغ می‌بستند، همه از ایشان گم و ناپدید گردد

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

بگو چه کسی آنان را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟

أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ

یا چه کسی شنوایی و بینایی‌ها را در قبضه اختیار دارد؟ و چه کسی زنده را از مرده و مرده

را از زنده بیرون می‌آورد؟

وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ

و چه کسی امر (جهان) را (در تکوین) تدبیر می‌کند؟

فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَعَلْ أَمْ لَا تَتَّقُونَ^۲

خواهند گفت: خدا. بگو: پس چرا پروا نمی‌کنید؟ (و غیر او را به اداره امر جهان در

تشریح انتخاب می‌نمایید)

نفی عبودیت خدانماها در قرآن

نفی عبودیت «خدانماها» چه در لباس قدرت‌های مذهبی (احبار و رهبان) و چه در لباس

قدرت‌های دنیایی (طاغوت، ملأ، مترفین) در پیشنهاد اسلام به اهل کتاب نیز در قرآن چنین

آمده:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ

بگو ای اهل کتاب! به سوی سخنی که میان ما و شما برابر باشد، روی قبول آورید

أَلَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا

و آن اینکه هیچکس جز خدا را عبادت نکنیم و چیزی را شریک او نداریم

وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ

و هیچ یک از ما دیگری را به جای خدا، رب و سرپرست و مدبر کار خود نگیرد

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَا مُسْلِمُونَ^۲

پس اگر سرپیچیدند، به آن‌ها بگویید: گواه باشد که ما تسلیم و منقاد این رویدادیم.

روح توحید؛ نفی عبودیت غیر خدا

عبادت در معنای قرآنی، فقط این نیست که انسان در مقابل یک موجودی به صورت تقدیس و احترام قلبی و بالاتر دانستن او، مناسک عبادی را به جا بیاورد و دست به سویس دراز کند. این یکی از معانی عبادت است؛ اما همه آن نیست.

معنای عبادت در قرآن

در قرآن، عبادت معنای دومی وسیع تر از این معنای اول دارد. عبادت در معنای دوم، عبارت است از اطاعت مستقل و بی قید و شرط. آیه شریفه ۳۱ از سوره مبارکه توبه، مؤید این مطلب است:

اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ

[مسیحیان و یهودیان] احبار و رهبان خود را [عالمان و زاهدان خود را] و مسیح بن مریم را پروردگاران و خدایان خود گرفتند

وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا

در حالی که به آن‌ها امر شده بود جز خدای واحد کسی را عبادت نکنند.

در تفسیر نورالثقلین از امام صادق علیه السلام قریب به این مضمون نقل شده که منظور از عبادت در اینجا، اطاعت بی قید و شرط است. این نگاه به مقوله عبادت، دایره توحید و روش موحدانه را به زندگی و سازمان بخشی اجتماعی گسترش می دهد. پس از نگاه قرآن، عبادت نکردن غیرخدا، برای موحد بودن کافی نیست؛ بلکه از معارضان خدا اطاعت هم نباید کرد. بر این اساس، ماده اول قطعنامه توحید که **عبودیت و اطاعت انحصاری خداست**، مشخص می شود.

غلظت این نگاه در قرآن به حدی است که اطاعات از معارضان خدا و شیاطین را مساوی با شرک می داند.

أَفَغَيْرَ اللَّهِ ابْتِغَى حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا

آیا جز آیین و برنامه خدا را داور و فرمانروا برگزینیم؟ در حالی که اوست که این کتاب (قرآن) را که دارای احکامی واضح و مشخص است، نازل فرموده است

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنْزَلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ

و آنان که کتاب را به ایشان داده ایم، می دانند که آن به حق از جانب پروردگارت نازل شده است. پس زنهار از مرددان و رشک آوران نباش

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

و فرمان و اراده پروردگارت به راستی و استواری تمام گشته و به حقیقت رسید. هیچ چیز فرمانها و اراده های او را دگرگون نتواند کرد و اوست شنوای دانا

وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ^۲

و اگر بیشترین خلق روی زمین را اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می سازند. آن‌ها جز گمان را پیروی نمی کنند و جز این نیست که از روی پندار قضاوت می کنند

وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونََ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ^۳

و بی گمان شیطان‌ها به همدستان و دوستان خود الهام می کنند تا با شما مجادله کنند و اگر شما از آنان اطاعت کنید، بی شک مشرک خواهید بود.

۱. سوره مبارکه انعام، آیات ۱۱۴ تا ۱۱۶

۲. همان، آیه ۱۲۱

جلسه دوازدهم: توحید و نفی طبقات اجتماعی

با توجه به مباحث بخش ایمان، ایمان به توحید نیز اعتقاد و امری ذهنی نیست و یک سلسله الزام‌ها و تعهدها را بر دوش ما می‌نهد که بیشترین تکیه این تعهدات بر زندگی اجتماعی و نظام و شکل جامعه است. بر این اساس اگر توحید را یک قطعنامه الزام‌آور بدانیم، این قطعنامه موادی دارد. مواد اول، عبارت بود از عبادت و اطاعت انحصاری خدا. دومین مواد آن عبارت است از: نفی طبقات اجتماعی.

ماده دوم قطعنامه توحید: نفی طبقات اجتماعی

برخورداری‌های متفاوت و متمایز اجتماعی و وجود طبقات ممتاز در کنار طبقات محروم، ستم بزرگ تاریخ بشری است. این وضع ظالمانه گاهی ریشه در اعتقاد به خدایان مختلف دارد و گاهی از اعتقاد به خدای واحد سرچشمه می‌گیرد با این قید که خداوند گروهی از بشر را با مزایایی در خلقت و طبیعت آفریده و آنان را از ویژگی‌هایی حقوقی برخوردار ساخته است. گاهی هم ریشه‌هایی دیگر دارد. بنابراین اساس برخورداری‌های اختصاصی طبقات بالا، موهبتی طبیعی و محرومیت‌های طبقات پایین نیز ضرورتی فطری قلمداد شده است.

در مقابل این عقیده، ایمان به توحید علاوه بر آنکه همه را مخلوق و بنده یک خدا می‌داند، ریشه‌های اختلاف طبقاتی را از ذهن انسان‌ها و از متن اجتماع بیرون می‌کشد. براساس اصل توحید، خالق و مدبر امور همگان در این عالم خداست، همه از اصل و ریشه مادی واحدی آفریده شده‌اند و هیچ‌کس در آفرینش از مزیتی که منشأ بر خورداری‌های حقوقی باشد، بهره‌مند نیست. همه مزیت‌ها در اختیار همگان و وابسته به تلاش‌های مداوم و کوشش‌ها و مجاهدت‌های خود آدمی است. همه جهان از آن خداوند است و آدمیان همه فقران در گاه اویند.

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ

خداوند فرزندی نگرفته و با او هیچ خداوندگاری سازگار نیست

إِذَا لَذَمَّ بَعْضُ الْإِلَهِ بِمَا خَلَقَ وَعَلَىٰ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ

اگر چنین بود، هر خداوندگاری آفریده‌های خود را به سویی می‌برد و هر کدام بر دیگری برتری می‌گرفت

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ^۲

پاک و مبراست خدا از آنچه توصیف می‌کنند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا

ای انسان‌ها! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را گروه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید

إِن أكرمكم عند الله اتقاكم^۱

به یقین گرامی ترین شما نزد خدا، باتقواترین شماست

بر این اساس، اصل توحید نافی اختلاف طبقاتی و ضامن جامعه بی طبقه توحیدی است؛ لذا در جامعه توحیدی همه از لحاظ منشأ و ریشه آفرینش، یکسان و برابرند و از لحاظ حقوقی، کسی بر دیگری برتری ندارد. حتی باتقوایان هم از امتیاز حقوقی خاصی برخوردار نیستند. این برابری بدین معناست که همه می توانند در جامعه اسلامی به عالی ترین مقامات برسند. راه تلاش برای همه باز است و هر کسی تلاش کند، به مقصود خود می رسد.

۱. سوره مبارکه حجرات، آیه ۱۳

جلسه سیزدهم: تأثیرات روانی توحید

کلمه توحید از باب تفعیل است؛ لذا به معنای یکی کردن است. یعنی خدایان متعدد را به صورت خدای واحد در آوردن؛ جامعه غیر توحیدی را توحیدی کردن؛ مغز مشرک و دل مشرک را مغز موحد و دل موحد قرار دادن. بنابراین، توحید همه‌اش تعهد و کار است.

فایده بحث از تأثیرات توحید

فایده بحث از تأثیر توحید در جامعه این است که اولاً به شناخت مقوله توحید و تعریف صحیح آن با تکیه بر آثارش کمک می‌کند و ثانیاً برای هر مسلمان، محکی است برای شناختن مایه توحید در جان خود؛ چرا که از آثار باید پی به مؤثر برد.

تأثیرات روانی توحید

اگرچه بزرگترین رسالت توحید بنای جامعه توحیدی است؛ با این حال، تأثیرات این عقیده در روان و روحیه فرد موحد، از شگفت‌آورترین ابعاد این اصل زیربنایی است. به عبارتی، توحید دارای دو نوع سازندگی است: سازندگی جامعه و سازندگی فرد. انسان موحد تحت تأثیر ایمان به توحید، واجد امید بی‌پایان، شور و تلاش خستگی‌ناپذیر، آسیب‌ناپذیری از

ترس و طمع، وسعت دید و نظرگاه، جهت گیری درست و مشخص و... است. از اهم تأثیرات روانی توحید می توان به دو مورد مهم اشاره کرد:

۱- وسعت افق دید

یک آدم غیر موحد، هرچه فداکار، همه چیز دم مرگ برایش پایان یافته است؛ اما مرگ برای موحد آغاز یک زندگی وسیع تر و دلپذیرتر است. او از تنگ نظری ها و کوتاه بینی ها آسوده و راحت است و تمام ذهن و فکر و حواسش منحصر و متوقف در نیازهای پست و حقیر نیست. انسان موحد آینده را در مقابل خود بی نهایت وسیع می بیند.

۲- خشکیدن ریشه ترس

از جمله تأثیرات توحید در روان یک موحد این است که ریشه ترس را در او می خشکاند. به مؤمنین خطاب می شود که «فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ»، ریشه ترس از دیگران را در دل خود بخشکانید، از من بترسید؛ و کسی که از خدا ترسید، از هیچ کس دیگر نمی ترسد. کسی که موحد بود، کسی که اعتقاد به قدرت پروردگار داشت، ترس در او از بین می رود. بیم و هراس دنیا را و آخرت را از دارندگانش سلب می کند.

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ

آنانکه پس از برداشتن زخم (در میدان های جهاد) به ندای خدا و پیامبر پاسخ مثبت می گویند

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ

برای گروهی از ایشان که نیکویی کرده و تقوا گزیده‌اند، پاداشی بزرگ است

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا
حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ

آن‌هایی که افرادی به آنان گفتند: مردم بر ضد شما گرویده‌اند، بترسید! این گفته بر ایمانشان افزود و گفتند خدا ما را بس است و او نیکو پشتیبان و کارگزاری است

فَأَنقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّهْمُ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو
فَضْلٍ عَظِيمٍ

بر اثر این روحیه، به قلمروی از نعمت و فضل خدا درآمدند و به پیروی از خشنودی خدا دل بستند و خدا دارای فضل بزرگی است.

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۲

جز این نیست که آن‌ها همان شیطانند که فقط دوستان و همدستان خود را می‌ترسانند؛ پس از آن‌ها نترسید (به تهدید آن‌ها وقعی ننهید) و از من بترسید (به فرمان من سر نهید) اگر مؤمنید.

جلسه چهاردهم: فلسفه نبوت

دین بدون اعتقاد به نبوت معنایی ندارد. نبوت جزو عناصر ذاتی دین است و قوام دین به این است. اولین بحث در باب نبوت، فلسفه نبوت است.

ناتوانی غریزه در هدایت بشر

انسان مانند حیوانات در آغاز تولد از غریزه استفاده می‌کند؛ اما هرچه بالغ‌تر می‌شود غریزه او ضعیف‌تر می‌شود؛ به این معنا که برای راهبری انسان ناکارآمد می‌شود و نیرویی قوی‌تر و نیرومندتر به نام عقل و خرد جای آن را می‌گیرد.

نارسایی عقل در هدایت بشر

در عین حال خرد و عقل نیز نمی‌تواند او را به سرمنزل تکامل و سعادت برساند؛ چون اولاً عقل بشر محدود است و پاسخگوی نیازهای نامحدود او نیست و ثانیاً واقعیت تاریخی این است که در عمل هم عقل نتوانسته بشر را اداره کند. از سوی دیگر، مکاتب عقلی و فلسفی با هم تضاد و تقابل دارند؛ لذا نمی‌توانند هدایتگر انسان به سوی رشد و کمال باشند.

رابطه عقل و وحی

بر این اساس، انسان نیاز به نیرویی بالاتر از حس، غریزه و عقل دارد. این معنای نبوت است. پیامبرها می‌آیند تا خرده‌ها، عقل‌ها، درک‌ها و شعورهای جامعه بشری را که توسط طواغیت دفن شده‌اند، برشورند و برانگیزانند. پس پیامبرها با نیروی وحی و دین به جنگ عقل نمی‌روند؛ بلکه دین می‌آید تا هوس‌ها، هواها، طمع‌ها، ترس‌ها، غرض‌ها را از عقل بگیرد، عقل کامل را تقویت کند تا خوب بفهمد.

انبیای الهی می‌آیند تا براساس حق حکم و حکومت کنند. اصولاً جامعه بشری بعد از دوران اولیه حیات خود که همه از لحاظ نیازها و مایه‌ها برابر و همسان و دارای یک سنخ نیاز بودند، واجد اختلافاتی شدند که این اختلافات و تفاوت‌ها نیاز به یک نیروی قوی، عمیق، پرمایه و پرشور برای رفع اختلافات و هدایت و قرار گرفتن در مسیر رشد و تکامل داشت. بر این اساس خداوند پیامبران را مبشرین و مندرین برانگیخت:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً

آدمیان همه یک امت بودند (مایه برابر و نیاز مشابهی داشتند)

فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ

پس خداوند پیامبران را برانگیخت، مژده رسانان و بیم‌دهندگان و با آن‌ها کتاب (مجموعه معارف و مقررات) را نیز بر طبق جریان حق فرستاد

لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ

تا در میان مردم درباره آنچه اختلاف ورزیده‌اند، حکم و قضاوت کند

تعریف حق

منظور از جریان حق، چیزی است که با سرشت، فطرت و روند طبیعی عالم و انسان مطابق است و انسان را در مسیر فطری، بستر معمولی و روند تکاملی اش پیش می‌راند.

جلسه پانزدهم: بعثت در نبوت

در قرآن، غالباً وقتی صحبت از آمدن پیغمبری است، صحبت از بعثت اوست؛ «لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا»^۱ ما مبعوث کردیم موسی را، ابراهیم را، پیغمبران دیگر را. بعثت؛ این بعثت یعنی چه؟ و رابطه بعثت و نبوت چیست؟

معنای بعثت

بعثت به معنای برانگیختگی است. برانگیختگی یعنی چه؟ یعنی تحرک، حرکت بعد از رخوت و سستی و رکود. نبوت را بعضی این جور خیال می کنند؛ مثل اینکه واعظی مثلاً، وارد شهری می شود تا برای مردم آن شهر یک قدری مطالبی از دین یا غیر دین بیان بکند؛ یا فرض کنیم مسئله گویی در میان مردمی بلند می شود، می ایستد تا چندتا مسئله فرعی به آنها بگوید. در حالی که چنین نیست.

مراحل بعثت

در پیغمبری، دو تحول و دگرگونی وجود دارد؛ اول در باطن، درون و ذات خود پیغمبر، تحول و دگرگونی و رستاخیز به وجود می آید و او از حال رکود و رخوت خارج می شود،

۱. سوره مبارکه نحل / آیه ۳۶

بعد از آنکه همه مایه‌های بسیار سرشار و دیعه‌نهادۀ از طرف خدا، در نبی بیدار شد، بعد از آنکه خلاصه خود نبی مسلمان شد، وقتی که خود او تحت تأثیر تحول وحی الهی قرار گرفت؛ بعد همین سرچشمه، همین تحول، همین شور، همین انقلاب، همین رستاخیز، از این چشمۀ فیاض جوشان، که روح نبی و باطن نبی است، می‌ریزد به اجتماع، منتقل می‌شود به متن جامعۀ بشری و بعثت به معنای واقعی تحقق پیدا می‌کند.

برخورداری نبی از مایه‌های قوی و عمیق انسانی

پیرامون نبوت دو بحث مهم وجود دارد: بحث اول این که نبی از مایه‌های بسیار قوی و عمیق انسانی بیش از بقیه مردم برخوردار است و استعداد فهمیدن، حرکت و انفجار در او، قابل مقایسه با مردم و انسان‌های دیگر نیست؛ چون برای تحمل بار مسئولیت نبوت، استخوانی سنگین‌تر، درشت‌تر و مایه‌ای نیرومندتر لازم است.

هضم بودن نبی در جریان زندگی اجتماعی قبل از بعثت

بحث دوم این است که نبی، قبل از بعثت و قبل از پیامبری، در جریان معمولی زندگی، با مردم رفیق و شریک است و در یک جریان دارند حرکت می‌کنند. از اول مشغول فکر کردن نیست که من چه کار کنم این جامعه را منقلب کنم، قطعاً از این شرایط ناراضی است؛ اما این نارضایی در حد یک نارضایی است فقط؛ در حد ایجاد یک تحول، یک انقلاب، ایجاد یک راهی ضد راه معمولی اجتماعی نیست. مستند این سخن هم آیه شریفه ۷ از سوره ضحی است: «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» به این معنا که «خدا تو را گم گشته یافت و هدایت کرد». یعنی چه گمراه بودی؟ یعنی بت پرست بودی؟ ابدأ؛ یعنی آدم منحرفی بودی؟ ابدأ؛ یعنی گنهکار بودی؟ ابدأ؛ پس چه؟ یعنی این صراط مستقیمی که با بعثت و نبوت به تو ارائه

داده شد، در اختیار تو نبود. تو تا قبل از بعثت، در جریان معمولی زندگی مردم مکه هضم بودی.

پیغمبر، در مسیر معمولی جریان زندگی جمعی آن جامعه زندگی می‌کند، ناگهان وحی الهی می‌رسد. یک تحول عمیق در وجود او و در باطن او پدید می‌آید؛ آن قدر این تحول عجیب است، آن قدر شدید است که حتی در جسم پیغمبر هم اثر می‌گذارد، در اعصاب پیغمبر هم اثر می‌گذارد. پیغمبر، اول آتش به جان خودش زده شد، اول دل خودش متحول و منقلب شد، اول شور قیامت در باطن خودش به وجود آمد که توانست دنیا را به شور قیامت بکشانند. توانست یک انسان درست کند که این انسان جانش را از دست بدهد، اما فکرش را از دست ندهد. پیامبر پس از انگیزش درونی، می‌کوشد تا در جامعه و در متن زندگی انسان‌ها، رستاخیز و تحولی از بنیاد پدید آورد و این همان «مسئولیت رسالت» است. «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» اولین چیزی که برای یک انسان خداپرست، موجب توجه او به خدا می‌تواند شد

موضوع آفرینش است. بخوان به نام پروردگارت که آفرید. پس از خداوند پیامبر را به موضوعاتی فراتر از آفرینش خشک و خالی متوجه می‌کند: آفرینش عقل و کشفیات علمی و نعمات و الطاف الهی بر بشر از این ناحیه.

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

بخوان به نام پروردگارت که آفرید

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ

انسان را از خون بسته آفرید

اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ

بخوان و پروردگارت بزرگوارترین است

الذی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

آنکه به وسیله قلم آموخت

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

به انسان چیزی را که نمی دانست، آموخت

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيِّفِي

نه چنان است؛ انسان همانا گردنکشی می کند

أَنْ رَأَهُ اسْتَغْنَى

همین که خود را بی نیاز ببیند

إِنِ إِلَىٰ رَبِّكَ الرَّجْعِي

بی گمان بازگشت به سوی پروردگار توست

جلسه شانزدهم: رستاخیز اجتماعی نبوت

رستاخیزی که در وجود پیامبر به وجود می‌آید، نتیجه تفکرات و تدبیرات او نیست؛ بلکه نتیجه انقلاب روحی در اثر وحی است. این تحول باید به شکل و وضعی خاص در متن جامعه هم انجام بگیرد. نام این تحول، رستاخیز اجتماعی نبوت است.

معنای رستاخیز اجتماعی نبوت

رستاخیز اجتماعی نبوت، در معنای امروزی خود معادل کلمه انقلاب است. منظور از کلمه انقلاب، یعنی یک تحول و یک دگرگونی عمیق بنیادی از ریشه در یک اجتماع که به طور حتم و لزوم، به معنای زدو خورد و خونریزی و کشتار و دعوا و درگیری نیست؛ ممکن است دعوا پیش بیاید، ممکن است درگیری به وجود بیاید، اما کلمه انقلاب الزاما حامل معنای دعوا و درگیری نیست. علت اختلافات و زد و خوردها به هنگام بعثت و انقلاب پیامبران، این است که آن طبقه مرفه، آن طبقه‌ای که لبه تیز انقلاب به طرف اوست و امتیازات از او گرفته می‌شود، او حاضر نیست به این انقلاب.

اصولا دو نوع جامعه وجود دارد. نوع اول، جامعه آکنده از ظلم و اختلاف طبقاتی و استثمار و تحکم و قلدری و تبعیض است و نوع دوم، جامعه بدون طبقه عادلانه واجد

انسانیت و آزادی است. انبیا می‌آیند تا انقلاب کنند و در جریان این رستاخیز اجتماعی، جامعه نوع اول را تبدیل کنند به نوع دوم.

ایده و شیوه کار انبیا

انبیا مثل یک حکیم و دانشمندی نیستند که گوشه‌ای بنشینند و منتظر بمانند تا مردم گروه گروه بیایند از خرمن فیض او بهره ببرند. بلکه وقتی در یک اجتماع مبعوث می‌شوند، برای ساخت جامعه توحیدی، آرام و قرار ندارند. توحید، نفی طبقات است. توحید الهی به معنای قدرت و حکومت خداست؛ توحید الهی به معنای این است که همه چیز، قانون، سنت، مقررات، آداب، فرهنگ، باید از سوی خدا الهام داده بشود. توحید الهی یعنی اینکه همه مردم بندگان خدا باشند و بس، بنده کس دیگری نباشند؛ بندگان، آزاد از بندگی دیگر بندگان باشند. وقتی که نبی وارد اجتماع می‌شود، با این ایده، با این هدف، با این فکر وارد اجتماع می‌شود که آن جامعه طبقاتی را دگرگون کند، ویران کند، درهم بریزد و یک جامعه توحیدی بی طبقه بی تبعیض بی ظلم تحت حکومت پروردگار عالم به وجود بیاورد؛ نبی برای این کار می‌آید. او همه آیین‌ها، سنت‌ها، برنامه‌ها و قانون‌های جاهلی برمی‌افتد و آیین و برنامه و نظام صحیح یعنی دین خدا به جای آن می‌نشیند.

جایگزینی حق به جای باطل؛ مسئله محوری حرکت انبیا

پیغمبرها می‌آیند تا آن شکل باطل را وارونه کنند. می‌آیند تا آن را متلاشی کنند، از بین ببرند، جای آن را به حق بدهند. پس اینکه پیغمبر خود را به آب و آتش می‌زند، برای خاطر حق است؛ چون حق آن چیزی است که او می‌گوید و او می‌خواهد. برای خاطر حق است که خودش را این قدر ناراحت و در معرض رنج قرار می‌دهد. برای خاطر جایگزین کردن حق به جای باطل است که پیغمبران لحظه‌ای تلاش را بر زمین نمی‌گذارند، فراموش نمی‌

کنند، یک لحظه بیکار نمی شوند و آرام نمی گیرند. مسئله جایگزین کردن حق به جای باطل است، این تفسیر و تحلیل کار پیامبران است.

إِن فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا

همانا فرعون بر روی زمین برتری می گرفت و مردمان را به طبقات و گروه‌ها تقسیم می کرد

يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ

یک طبقه را مورد ستم و در پنجه ضعف و ناتوانی می گرفت؛ پسران آنها را می کشت و زنانشان را زنده نگاه می داشت

إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ

همانا او از مفسدین (تباه کنندگان فطرت و زندگی و جهان) بود

وَأُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ^۲

اراده ما بر آن است که بر مستضعفان و آنانکه در پنجه ضعف و ناتوانی نگاه داشته شده‌اند، منت نهیم و آنان را رهبران و پیشوایان (زمامداران) قرار دهیم و آنان را میراث بران (حکومت و قدرت) بسازیم.

جلسه هفدهم: هدف‌های نبوت

هدف اصلی پیامبر که در میانه آن اهداف دیگری نیز مطرح می‌شود، تربیت انسان‌ها و رساندن آن‌ها به تعالی و تکامل مقدرشان است. اساساً انسان از اول ولادت، از آغاز تکوین دنیایی خود، دائماً در حالِ کامل شدن است، دائماً در حال ترقّی کردن و تکامل پیدا کردن است. این تکامل هم در جسم، هم در اعصاب و ادراک، هم در استعدادها، هم در فکر و هم در تجارب اتفاق می‌افتد. انبیا می‌آیند تا انسان‌ها را پاک کنند. شما در محیط دعوت انبیا از دَدمنشی اثری نمی‌بینید، از جلوه‌ها و نمودارهای زندگی حیوانی و وحشیانه در محیط زندگی نبوت، شما خبری و اثری مشاهده نمی‌کنید؛ در آنجا هرچه هست، نورِ صفا و انسانیت است و این هنر و مُعْجِز^۱ بزرگ نبوت است. وقتی انسان نگاه می‌کند، می‌بیند مردمی که همه‌گونه اقتضای جنایت و فساد در آنها هست، وقتی زیر سبِ دعوت اسلام قرار می‌گیرند، آن دستگاه ساینده که پیغمبر به کار می‌اندازد، وقتی که روی اینها می‌افتد، انسان یکهو می‌بیند که همان وحشیِ دیروز، همان جانیِ دیروز، همان آدمِ نتراشیده، نخراشیدهٔ دیروز، که شما هیچ رویش حساب نمی‌کردید، شد یک انسان بسیار باعظمت.

۱. (عج‌ز) عاجزکننده، به عجز درآورنده

هدف اصلی و اولی انبیا

انبیا می‌آیند تا انسان‌ها را از بدی‌ها، از پستی‌ها، از جهالت‌ها، از رذیلت‌های اخلاقی، از پوشیده‌ماندن استعدادهای درونی خلاص کنند، نجات بدهند، آنها را انسان کامل و متعالی بسازند؛ این هدف اولی انبیاست.

راهکار انبیا برای تربیت بشر

حرف مهم‌تر این است که انبیا برای پیراستن و آراستن مردم از چه راهی استفاده کردند؟ چه کار کردند؟ آیا آمدند پیش مردم، دانه‌دانه گوش افراد را گرفتند، دست افراد را گرفتند، تنها بردند در خلوت‌خانه و صندوق‌خانه و مدرسه و مکتب، بنا کردند آنها را تعلیم و تربیت دادن؟ آیا انبیا مثل زاهدان و عارفان عالم نشستند در خانقاه خودشان تا مردم بیایند، حال معنوی آنها را ببینند و با آنها هم‌عقیده و همراه و همگام بشوند؟ آیا انبیا مثل فلاسفه عالم مدرسه باز کردند، تابلو زدند، دعوت هم کردند؛ هر که می‌خواهد از ما حرف یاد بگیرد، بیاید اینجا پیش ما حرف یاد بگیرد، این جوری بودند؟ یا نه، انبیا معتقد به تربیت فردی نیستند، انبیا معتقد به دانه‌دانه انسان‌سازی نیستند؟

مدرسه‌بازی و موعظه‌کاری و تربیت فردی، کار انبیا نیست. انبیا فقط یک پاسخ دارند به این سؤال، که چگونه می‌توان انسان‌ها را ساخت؟ آن جواب این است که انبیا می‌گویند برای ساختن انسان باید محیط متناسب، محیط سالم، محیطی که بتواند او را در خود پروراند، تربیت کرد و بس. انبیا می‌گویند دانه‌دانه نمی‌شود قالب گرفت، کارخانه باید درست کرد. در تربیت فردی شما زحمت می‌کشی روی یک فرد، یک دانه آدم درست می‌کنی، اما اینجا یک جامعه درست می‌کنی، یک نظام درست می‌کنی، میلیون‌ها انسان، نسل‌ها بشر می‌سازی، انبیا کارشان این بود. کار انبیا تشکیل جامعه توحیدی بود؛ تشکیل

نظام الهی، تشکیل حکومت خدا، تشکیل تشکیلاتی که با قوانین و مقررات الهی اداره بشود. آن وقت خدا در مورد چنین جامعه‌ای، اینطور می‌فرماید:

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ

جون یاری و پیروزی خدا برسد و فتح بیاید

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا

و مردم را ببینی که فوج فوج به دین خدا داخل می‌شوند

اراده ما بر آن است که بر مستضعفان و آنانکه در پنجه ضعف و ناتوانی نگاه داشته شده‌اند، منت نهیم و آنان را رهبران و پیشوایان (زاماداران) قرار دهیم و آنان را میراث بران (حکومت و قدرت) بسازیم.

پیغمبر آمده برای تشکیل یک نظام و محیط عادلانه. کتاب و میزان هم که خدا به پیامبر داده، به همین منظور داده تا در این نظام عادلانه و محیط درست، انسان تربیت شود.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ

همانا پیام‌آوران خود را با دلایل و آموزش‌های روشنگر فرستادیم و با آن‌ها مجموعه‌ای از مقررات و قوانین و روش‌های زندگی‌ساز و آیینی برای ایجاد تعادل و توازن اجتماعی فرستادیم

لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ

تا انسان‌ها زندگی عادلانه (و محیط عدالت و برابری) برپا کنند

وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ

و آهن (نیروی قهر و وسیله دفاع از ارزش‌های اصیل و معتبر) را نیز که در آن قدرتی شگرف و بهره‌هایی برای مردم هست، فرستادیم

وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ

و تا آنان که خدا پیامبرانش را با ایمان به غیب یاری می‌کنند، مشخص گردند. به یقین خدا نیرومند و شکست‌ناپذیر است.

جلسه هجدهم: نخستین نغمه‌های دعوت

مسئله نقطه شروع در همه فعالیت‌های انسان‌ها مسئله بسیار مهمی است. نقطه شروع برای هر کار باید درست و دقیق انتخاب شود. سؤال این است که آن کاری که انبیای عظام الهی می‌خواهند انجام بدهند؛ یعنی ایجاد حکومت و جامعه و نظام توحیدی و برانداختن نظام جاهلی و شرک آمیز و ایجاد رستاخیز عظیمی در متن اجتماع، این کارها را - که هدف‌های انبیا علیهم السلام است - از کجا شروع می‌کنند؟

بیان هدف عالی در نقطه شروع از سوی انبیا

نقطه شروع کار انبیا عبارت بود از بیان لبّ و مغز و اساس و روح مکتبشان. انبیا در شروع انقلاب و رستاخیز اجتماعی و عقیدتی، با مردم معامله^۱ نکردند هرگز. چنین نبوده است که یک مدت زمانی مردم را سرگردان کنند با یک حرف‌های دیگری، با یک شعارهای دیگری، و بعد از آنکه یک مقداری موفقیت پیدا کردند، بعد آن شعار اصلی را در میان بگذارند، نه؛ از اول با صداقت و با درستی و راستی، آن هدف واقعی و نهایی خود را بیان کردند، و آن چه بود؟ آن هدف، عبارت بود از توحید. توحید و معرفت خدا هم مایه تکامل

۱. (حم ل)، تملق و چرب‌زبانی کردن

و تعالی روح انسان است، که این هدف عالی و نهایی انبیاست، و هم طرح توحید به معنای ایجاد یک محیط الهی، یک جامعه و نظام الهی، یک نظام عادلانه، یک نظام بی طبقه، یک نظام بدون استثمار، یک نظام بدون ظلم، به معنای تشکیل یک چنین نظامی است.

رابطه توحید و نبوت

توحید همه چیز مکتب انبیاست. اعتقاد به توحید و وجود خدا و وحدانیت خدا هم تأمین کننده هدف نهایی و غایی انبیاست، و هم اینکه آن محیطی را که برای انسان سازی لازم می دانند، برای پیاده کردن کارخانه آدم سازی؛ توحید بهترین و گویاترین شعار است.

اولین نغمه دعوت انبیا و نقطه شروع کارشان اعلام توحید است، حرف آخر را اول می زنند. مکاتب و احزاب سیاسی در دنیا، آنهایی که با خدا و دین ارتباطی ندارند؛ حرفی ندارند که مدت ها مردم را دنبال نخودسیاه بگردانند، مدت ها سرشان را با شعارهای پوچ و تو خالی گرم کنند، سالیان درازی مردم را با آرزوهای بی خودی دلخوش کنند؛ بعد آخرش ببینیم که مطلوب و منظور از اول اینها نبوده، دعوا سر لحاف ملانصرالدین بوده؛^۱ حرفی ندارند.

دلیل تأکید صریح انبیا بر توحید در ابتدای دعوت

چه عیب دارد که انبیا اول مدتی مردم را سر بدوانند، مدتی آنچه را که نمی خواهند، به مردم وانمود کنند که می خواهیم، در آخر، هدفشان را تأمین کنند؛ چه مانعی دارد؟ مانعش این است که دین با آگاهی و بصیرت همراه است. ایمان دینی اگر کورکورانه و ناآگاه باشد، فایده ندارد. دین می خواهد هر کسی که به او می گردد، هر کسی که وارد منطقه و محیط او

۱. این ضرب المثل مواقعی به کار می رود که فردی در دعوائی که به او مربوط نیست، ضرر ببیند؛ یا در یک دعوی ساختگی مالی را از دست بدهد.

می‌شود، از اول بدانند که به کجا می‌رود و دنبال چه کاری می‌رود. نکته دوم این است که پیروان انبیا در آینده باید بدانند از چه راهی در مسیر نقش آفرینی اجتماعی خود وارد بشوند و از کجا قاطع و نتیجه‌بخش شروع کنند. درسی که ما می‌گیریم از کار انبیا و از نقطه شروع دعوت انبیا، از جمله یکی این است که باید ما هم نقطه شروع‌مان را همان نقطه شروع انبیا قرار بدهیم:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا»

و همانا برانگیزیم در هر امتی پیامبری

«أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^۱

که عبودیت کنید خدا را و دوری بگزینید از طاغوت

دلیل مخالفت‌ها با دعوت انبیا

سخن از توحید، در همان ابتدا مرزها را برای همه مشخص می‌کند و موافقان و مخالفان پیامبر با شنیدن آن مشخص می‌شوند؛ چرا که روح توحید عبارت است از نفی هر گونه قدرتی جز قدرت پروردگار. دشمنان پیامبر در همان ابتدا فهمیدند که عبارت «لا اله الا الله» و دعوت به توحید، فقط یک مسئله اعتقادی نیست؛ بلکه دعوت به یک مسئله اجتماعی است. بنابراین شروع به مخالفت با پیامبر کردند. می‌دیدند توحید کاخ آقایی و ریاست آنها را ویران خواهد کرد. می‌دیدند نفی ال‌هان، نفی خدایان؛ یعنی ایجاد جامعه توحیدی و ایجاد جامعه توحیدی، به معنای حکومت انحصاری خدا و اطاعت انحصاری از خداست. می‌دیدند که توحید یعنی برابری انسان‌ها در مقابل پروردگار عالم. می‌فهمیدند که اگر کسی و جامعه‌ای

۱. سوره مبارکه نحل / آیه ۳۶

و نظامی بر اساس توحید باشد، در آن نظام تبعیض نیست، اختلاف طبقاتی نیست، ظلم نیست؛ اینها را می فهمیدند و چون می فهمیدند و حاضر نبودند با آنچنان نظامی بسازند، با آن مخالفت کردند.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ
همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس گفت ای قوم من! خدا را عبودیت کنید؛ جز
خدا شما را معبودی نیست

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
من بر شما از عذاب روزی بزرگ بیمناکم

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ
و به سوی قوم عاد، برادرشان هود را فرستادیم. گفت ای قوم من! خدا را عبودیت کنید؛
بجز او شما را معبودی نیست

أَفَلَا تَتَّقُونَ^۳

آیا پروا نمی کنید؟

۱. سوره مبارکه اعراف، آیه ۵۹

۲. همان، آیه ۶۵

جلسه نوزدهم: گروه‌های معارض

اساساً در اسلام فرض نشده، تصور نشده؛ صورتی که یک نفری، به خاطر ضعیف بودن، به خاطر بی‌قدرت بودن، نتواند حق مشروع خود را بگیرد. یک چنین فرضی، جزو فرض‌های وجود حکومت اسلامی و تشکیلات توحیدی و الهی نیست.

مردم در جامعه اسلامی

مردم در جامعه اسلامی، همه فرزندان یک محیط و اعضای یک پیکرند، بدون هیچ‌گونه تفاوت و تمایزی؛ یعنی حاکم اسلامی مثل امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه در جامعه اسلامی همان قدر حق دارد و همان حقوقی را دارد که یکی از آحاد رعیت آن حق را دارد و آن اندازه حق دارد. در جامعه اسلامی، بزرگ‌ترین مقامات نمی‌تواند بر یک انسان معمولی، زور و قلدری و حتی درشت‌گویی بکنند. در آن جامعه همه موظفند از حقوق ضعیفاً و محرومان و ستم‌دیدگان دفاع کنند. در آن جامعه کسی حق ندارد بگوید مرا مصالح خودم بس، مرا در دسرهای خودم بس، مرا کارهای خودم بس، نمی‌رسم به کارهای دیگران پیردازم؛ برای خاطر اینکه همه باهم، همه اجزا و اعضای یک پیکر و اندام‌های یک بدنند، مگر می‌توانند این جور بگویند؟ این جامعه، خصوصیات بزرگش، خطوط اصلی‌اش، وجود علم و آگاهی، وجود عدل و دادگری، طبقه واحد، نفی طبقات اجتماعی، نفی استثمار، نفی جمع ثروت،

نفی استبداد و حکومت مطلقه، نفی طرف‌داری از باطل و الزام و اجبار طرف‌داری از حق و حقیقت است، اینها مشخصات این جامعه است. پیغمبر می‌خواهد چنین جامعه‌ای را بسازد.

گروه‌های معارض انبیا

حال سؤال اینجاست که اگر پیغمبری در یک جامعه جاهلی بیاید، حرف خودش را بزند، چه کسانی با او در این اجتماع جاهلی مبارزه خواهند کرد؟ اولین کسانی که با پیغمبر مبارزه می‌کنند، آن کسانی هستند که از اختلاف طبقاتی زنده‌اند. زنده هستند برای خاطر اینکه می‌توانند یک عده مردم را بدوشند، می‌توانند از نیروهای یک عده انسان بی‌گناه، به ناحق استفاده کنند. دومین کسانی که مخالف خواهند بود با دعوت این نبی و با اقامه چنین جامعه و نظامی، آن ثروت‌اندوزانند، آن مال‌جمع‌کنانند. آنهایی که مایلند پول را از کیسه این، از کیسه آن، از لای دستمال بسته فلان پیرزن محروم، از ته دخل فلان بقال کم‌دخل سرگذر بکشند بیرون و در کیسه‌های بزرگ و بی‌نهایت خودشان بریزند. گروه سوم حکام مستبدند که با این دعوت نبوی و رسالت الهی مبارزه خواهند کرد؛ برای خاطر اینکه تا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» وارد یک جامعه ای شد، به صورت واقعی، معنایش این است که فرعون از آن جامعه برخاست، بیرون رفت؛ یا رفت، یا یکی از آحاد عادی مردم شد. طبقه چهارم هم اجبار و رهبانند، آن کسانی که با مغزهای مردم سر و کار دارند. آن کسانی که باید برای خاطر آموزشی که به مردم می‌دهند، موقعیت اجتماعی خودشان را حفظ کنند، و اگر این آموزش، یک آموزش صحیح، یک آموزش زندگی‌ساز، یک آموزش آگاه‌گرانه، یک آموزش روشنگر باشد، بقای آن آقایی، آن ریاست معنوی، آن برخورداری‌های مادی و حیثیتی، برای این طبقه هم امکان نخواهد داشت.

البته اگر خدا می‌خواست، تمام این طبقات معارض را در یک لحظه خاکستر کند و بر باد بدهد، می‌توانست؛ اما خب، سنت الهی بر این نیست، قانون خدا بر این نیست. قانون الهی این است که آنها دشمنی‌هایشان را بکنند تا مؤمن از غیر مؤمن باز شناخته بشود. جاده یک خُرده‌ای ناهموار باشد تا آدم‌هایی که رانشان، ساقشان، قوی است، می‌تواند بدونند، می‌تواند بروند، اینها شناخته بشوند، روشن بشوند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ^۲

همانا موسی را همراه با آیاتمان و با حجتی آشکارا به سوی فرعون و هامان و قارون فرستادیم پس گفتند که [موسی] جادوگری دروغ‌پرداز است.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ^۳
و در هیچ آبادی‌ای بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم، مگر آنکه اشراف و ثروتمندانش گفتند ما به آنچه شما آورده‌اید، کافر و بی‌اعتناییم.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرَّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ^۳

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همانا بسیاری از عالمان و زاهدان اموال مردم را بدون استحقاق می‌خورند و مردم را از پیمودن راه خدا بازمی‌دارند.

۱. سوره مبارکه غافر، آیه ۲۳ و ۲۴

۲. سوره مبارکه سبأ، آیه ۳۴

۳. سوره مبارکه توبه، آیه ۳۴

جلسه بیستم و بیست و یکم: فرجام نبوت (۱) و (۲)

یک سلسله فعالیت و تلاش و جهاد حاصل زندگی پیغمبران خداست. از اول بعثت، دیگر راحت نخواهید، دیگر در بستر آسودگی نغنون،^۱ دیگر روی خوشی و آسایش را ندیدن و یکسره جهاد کردن. این خلاصه سرگذشت پیغمبران الهی است. در آخر زندگی هم آن طوری که از آثار مذهبی دانسته‌ایم، بعضی در مقابل جباران و طاغیان زمان، سرشان از پیکر جدا شده و به ارمغان آمده؛ بعضی در لای درخت، قد تا قد پیکرش اره شده و به دونیم شده؛ بعضی در غربت و در ناراحتی از دنیا رفته. هیچ کدام ثروتی، ولو اندک نیندوخته؛ هیچ کدام در آخر زندگی، مانند رهبران دنیایی و دنیادار، کاخ و تشکیلات و ثروت‌های انبوه از خود به جا نگذارده است.

فایده تلاش‌ها و مجاهدت‌های پیامبران

حال سؤالی پیش می‌آید. آن‌جوری که در ذهن ما هست و در تاریخ نبوت‌ها می‌خوانیم، پیغمبران، همه با تلاش‌ها و جهادها زندگی را گذراندند و بسیاری هم شربت شهادت نوشیدند، پس کار اینها، آیا کار بی‌ثمر و بی‌فایده‌ای بود؟ آیا پیغمبران در تاریخ شکست

۱. چشم از خواب گرم نکردن.

خوردند؟ ما معتقدیم که این مأموران عزیز خدا، نه فقط شکست نخوردند، بلکه فرجام نبوت و پایان کار پیغمبران، همیشه تاریخ، در گذشته زمان، برطبق دلخواه تمام شده، در آینده هم همچنین خواهد بود.

دو مطلب ما در اینجا داریم، یکی اینکه این سلسله‌ای که به نام نبوت و رسالت معروف است، یعنی قافله پیغمبران از آدم تا خاتم، اینها چه کار کردند؟ مجموعشان چه عملی را انجام دادند؟ آیا پیش بردند یا ورشکسته شدند؟ در پاسخ باید گفت انبیا آمدند یک موجودی را که در حد یک حیوان هم نمی‌توانست راه و چاه را بشناسد، موجودی که گزینه هم در او آن قدر توانا و راهگشا نبود، این موجود را آوردند در سطح یک موجودی که فرشتگان آسمان هم باید از او بیایند چیز بیاموزند. بشر را از حسیض^۱ توحش و نادانی، آوردند در حد یک انسان متمدن که اگر بخواهد برطبق تعلیمات آنها عمل بکند، عالی‌ترین، زیباترین، شیواترین جلوه‌های خلقت در زندگی او بروز خواهد کرد. آن‌ها انسان را قدم قدم و کلاس کلاس بالا آوردند و هر کلاس که بشر بالاتر آمد، معلم کلاس قبلی جان خود را از دست داد و نوبت به معلم بعدی رسید. بنابراین انبیا در تاریخ ناموفق نبودند و ما می‌بینیم که هر روزی که بشریت پیش رفته و بر عمر خود افزوده، یک قدم به اوج ترقی و تکامل و تعالی نزدیک‌تر شده.

مطلب دیگر این است که انبیای عظام الهی هر کدامی در زمان خود، آیا موفق شدند یا شکست خوردند؟ پاسخ این است که موفقیت پیامبران در زمان خودشان به دو عامل مهم میان خود و پیروانشان بستگی داشته است: یکی ایمان و دیگری صبر. هر جا شما در طول تاریخ نبوت‌ها می‌بینید یک پیغمبری شکست خورده از طاغوت زمان، برای خاطر این بوده

۱. (ح‌ض‌ض) فرود، پستی

که پیروانش، اطرافیانش، ایمان کافی یا صبر کافی نداشتند. هروقت که می‌بینید به عکس پیش بردند، برای خاطر این است که ایمان سرشار و صبر لازم را دارا بودند.

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ

و به یقین که فرمان ما از پیش برای بندگان فرستاده‌مان از پیش نازل گشته است

إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ

که بی گمان هم ایشان یاری شدگان می‌باشند

وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ^۲

و بی گمان سپاه ما نیرومندانند.

نیاز حق و جبهه حق به کار و تلاش

نکته دیگر آن است که اگر بعضی از پیامبران و نهضت‌های حق در طول تاریخ شکست خوردند، نباید گمان کنیم که حق محکوم به شکست و زوال است؛ بلکه این شکست‌ها دلیل بر این است که حق هم با وجودی که حق است، احتیاج دارد به کار و تلاش و کوشش. گمان نکنیم چون حرف ما حق است، پس لازم نیست تلاش کنیم در راهش. نه! مجاهدت و تلاش و کوشش لازم است. موحدان تاریخ باید دین خدا را نصرت کنند و با یاری دین خداست که موفقیت حاصل می‌شود و خداوند متعال هم مؤمنین را یاری می‌کند.

جلسه بیست و دوم: تعهد ایمان به نبوت

یک سؤال اساسی در ادامه بحث از نبوت مطرح می‌شود که شهادت به نبوت، ایمان به نبوت و اعلام این ایمان، آیا تعهدی بر دوش آن جامعه‌ای که این تشهد به‌عنوان شعار او گفته می‌شود، می‌گذارد یا نمی‌گذارد؟ پاسخ این است که می‌گذارد.

تعهدی که، مسئولیتی که انسان معتقد به نبوت نبی، بر دوش می‌گیرد، عبارت است از دنباله‌گیری از راه نبی و قبول مسئولیت به منزل رساندن بار نبی. خیلی آسان‌ا‌دا می‌شود این کلمات، اما خیلی مسئولیتش سنگین است؛ و اساساً امت نبی و شاهد نبوت بودن هم همین است. یک عده مردم خیال می‌کنند که اگر گفتند ما قبول داریم که فلانی پیغمبر است، همین که پذیرش نبوت او را در دلمان، به‌وسیله‌ زبان اعلام کردیم، کار ما تمام شد، خودمان را از مرز جهنم وارد مرز بهشت کردیم. ما می‌گوییم این حرف درست نیست.

اِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ اِنَّكَ لَرَسُولُ اللّٰهِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللّٰهُ يَشْهَدُ
اِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ^۱

می آمدند می گفتند یا رسول الله ما شهادت می دهیم که تو پیغمبر خدایی؛ خدا می گوید بله، ما خودمان می دانیم که تو پیغمبر مایی، اما شهادت می دهیم که آنها در این شهادتشان دروغگو بودند؛ در دل قبول ندارند این مطلب را، به زبان دارند می گویند.

ایمان به پیغمبر لازم است، اما ایمان به پیغمبر، تعهداتی را با خود به دنبال می آورد، اگر آن تعهدات انجام گرفت، به هر اندازه که آن تعهدها انجام گرفت، ایمان انسان به همان اندازه درست است. این تعهد چیست؟ این تعهد این است که من بینم پیغمبر چه کار می خواست در این دنیا بکند؟ چه بارِ عظیمی را پیغمبر می خواست بردارد؟ بکوشم تا این بار را من هم بردارم و به مقصد برسانم. دیگران را هم با خود همراه کنم و همه جامعه برای برداشتن این بار و ساختن بنای جامعه اسلامی تلاش کنند. اگر نتوانستیم عمارت را تمام کنیم، ده تا آجر هم نمی توانیم بیاوریم بچینیم آنجا؟

تعهد رسالت، ساختن یک دنیایی به شکلی است که اسلام گفته است؛ این تعهد رسالت است. رسول که می آید، می آید تا جهانی را با قواره‌ای که اسلام پیشنهاد می کند، بسازد. پیغمبر برای این مبعوث می شود تا شکل زندگی و نظام زندگی انسان‌ها را به صورتی که خدا می گوید، درست کند. پیغمبر چه کار می خواست بکند؟ می خواست مردم را به بهشت ببرد؛ بهشت این جهان و بهشت پس از مرگ، هر دو. چون می خواهد مردم را به بهشت ببرد، مردم باید با او بیایند، اگر با او نیامدند، به بهشت نمی رسند.

۱. سوره مبارکه منافقون، آیه ۱

جلسه بیست و سوم: ولایت

یک عده‌ای خوششان می‌آید سر خودشان را کلاه بگذارند. به صرف اینکه محبت دارند به ائمه، خیال می‌کنند ولایت ائمه را واقعاً دارند، به صرف اینکه اعتقاد دارند به ائمه، خیال می‌کنند ولایت یعنی همین. این نیست ولایت، از این بالاتر است ولایت. مسئله ولایت با معنای صحیح قرآنی آن، غالباً کمتر مطرح می‌شود.

رابطه و پیوند نبوت با ولایت

مسئله ولایت در دنباله بحث نبوت و درحقیقت تمه و ذیل و خاتمه بحث نبوت است. گفتیم که پیغمبر می‌آید برای به تکامل رساندن انسان، می‌آید برای تخلّق دادن انسان‌ها به اخلاق الله، می‌آید برای کامل کردن و به اتمام رساندن مکارم اخلاق. از چه راهی و از چه وسیله‌ای پیغمبر استفاده می‌کند برای ساختن انسان؟ نبی کارخانه انسان‌سازی درست می‌کند که به طور خودکار انسان کامل پیغمبرپسند تحویل بدهد. پس پیغمبر برای ساختن انسان‌ها و به قوام آوردن مایه انسان، از کارخانه انسان‌سازی استفاده می‌کند. کارخانه انسان‌سازی، همان جامعه و نظام اسلامی است. جامعه اسلامی نیز یعنی آن جامعه‌ای، آن تمدنی که در رأس آن جامعه خدا حکومت می‌کند، قوانین آن جامعه، قوانین خدایی است، حدود الهی در آن جامعه جاری می‌شود، عزل و نصب را خدا می‌کند، در رأس مخروط خداست و

پایین تر از خدا، همهٔ انسانیت و همهٔ انسان‌ها. تشکیلات را دین خدا به وجود می‌آورد، قانون صلح و جنگ را مقررات الهی ایجاد می‌کند، روابط اجتماعی را، اقتصاد را، حکومت را، حقوق را، همه را دین خدا تعیین می‌کند و اجرا می‌کند و دین خدا دنبال این قانون می‌ایستد.

در راستای تربیت انسان‌ها و تشکیل نظام اسلامی، اوّلی که پیغمبر فکر اسلامی را می‌آورد؛ اوّلی که دعوت پیغمبر شروع می‌شود، آیا پیغمبر یک‌تنه، می‌تواند یک جامعه را اداره بکند؟ آیا یک جامعه، تشکیلات نمی‌خواهد؟ عده‌ای که این تشکیلات را اداره بکنند، نمی‌خواهد؟ سربازی که از این جامعه دفاع کند و دشمنان این جامعه را به جای خود بنشانند، نمی‌خواهد؟ کسانی که با پیغمبر یاری کنند و دعوت نبی را نشر بدهند، لازم نیستند؟ می‌بینیم که چرا. همه کار باید از طریق اسباب معمولی انجام بگیرد. پیغمبرها هم در بیشترین فعالیت‌هایشان از اسباب معمولی استفاده کرده‌اند. پیغمبر وقتی که می‌آید، برای اینکه بتواند جامعهٔ مورد نظر را که همان کارخانهٔ انسان‌سازی است، تشکیل بدهد؛ برای این کار احتیاج دارد به یک جمع به هم پیوستهٔ متحد، دارای ایمانِ راسخ، از اعماق قلب مؤمن و معتقد به این مکتب، با گام استوار، پویا و جویای آن هدف. یک چنین جمعی را پیغمبر اول کار لازم دارد. لذا پیغمبر بنا می‌کند این جمع را فراهم آوردن و درست کردن. پس پیغمبر اول کار یک جمعیت به وجود می‌آورد، یک صف به وجود می‌آورد، یک جبهه در مقابل جبههٔ کفر ایجاد می‌کند. این جبهه از چه کسانی تشکیل شده؟ از مسلمانان استوار مؤمن معتقد نافذ القلب. از اینجا معلوم می‌شود که پیوند بین نبوت و ولایت چگونه است و چرا می‌گوییم ولایت در تمه به بحث نبوت است.

تعریف ولایت

در اصطلاح اولی قرآنی، ولایت یعنی به هم پیوستگی و هم جبهگی و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جوایای یک هدف واحدند، در یک راه دارند قدم برمی دارند، برای یک مقصود دارند تلاش و حرکت می کنند، یک فکر را و یک عقیده را پذیرفته اند. هر چه بیشتر این جبهه باید افرادش به همدیگر متصل باشند و از جبهه های دیگر و قطب های دیگر و قسمت های دیگر خودشان را جدا و کنار بگیرند، چرا؟ برای اینکه از بین نروند، هضم نشوند. این را در قرآن می گویند ولایت. ولایت یعنی به هم پیوستگی.

پیغمبر جمع مسلمان آغاز کار را، با این پیوستگی و جوشیدگی به وجود می آورد، اینها را به همدیگر متصل می کند، اینها را با هم برادر می کند، اینها را به صورت یک پیکر واحد درمی آورد، به وسیله اینها امت اسلامی را تشکیل می دهد، جامعه اسلامی را به وجود می آورد. از پیوند اینها با دشمن ها، با مخالفین، با معاندین، با جبهه های دیگر که در آیات فردا ان شاء الله خواهید دید جلوگیری می کند. مابین اینها و جبهه های دیگر جدایی می اندازد، از پیوستن به جبهه یهود، از پیوستن به جبهه نصارا، از پیوستن به جبهه مشرکین، اینها را باز می دارد و هر چه بیشتر سعی می کند صفوف اینها را فشرده و به هم جوشیده بکند.

بهر حال به هم پیوستگی و اتصال شدید و هم جبهگی میان مؤمنین یکی از ابعاد ولایت است. ولایت دو بعد دیگر هم دارد که در دروس آتی به سایر ابعاد آن می پردازیم.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا
بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را «ولی» و هم جبهه خود نگیرید که پیام دوستی به آنان بفرستید؛ درحالی که به اندیشه حقی که بدان گرویده‌اید، کفر و انکار ورزیده‌اند، پیامبر و شما را به این دلیل که به خدا، پروردگارتان ایمان آورده‌اید، از شهرتان بیرون می‌رانند.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى
تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدِّهِ

همانا در کار و روش ابراهیم و همراهانش برای شما سرمشقی نیکوست. آنگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از هر آنچه به جای خدا عبودیت می‌کنید، بیزار و بری هستیم؛ به شما کفر و انکار آوردیم و میان ما و شما دشمنی و کینه پدید آمد. (چنین خواهد بود) تا وقتی که به خدای یگانه ایمان بیاورید.

۱. سوره مبارکه ممتحنه، آیه ۱

۲. همان، بخشی از آیه ۴

جلسه بیست و چهارم: پیوندهای امت اسلامی

یک جامعه اسلامی و یک جمعیتی که به عنوان امت اسلامی تشکیل شدند؛ یعنی با مقررات الهی و با طرز فکر الهی و با قانون گذاری و اجرای قانون به وسیله قدرت الهی، این جمعیت دارند اداره می شوند، که امت اسلامی اسمش را می گذاریم، اگر بخواهند برسند به آن ولایت قرآنی، دو جهت را باید مراعات کند. یک جهت، جهت ارتباطات داخلی است، در داخل جامعه اسلامی؛ یک جهت، جهت ارتباطات خارجی است، یعنی رابطه عالم اسلام و امت اسلام و جامعه اسلامی با جوامع دیگر.

بعد اول ولایت: ارتباطات داخلی

در زمینه ارتباطات داخلی، امت اسلام آن وقتی دارای ولایت به معنای قرآنی است که کمال همبستگی و اتصال و ارتباط و اتحاد صفوف و فشردهگی هرچه بیشتر آحاد و جناح های گوناگون را در خودش تأمین کند. هیچ گونه تفرق و اختلافی در سرتاسر امت عظیم اسلامی نباشد. صف های گوناگون در داخل این امت تشکیل نشود.

بعد دوم ولایت: روابط خارجی

و اما در زمینه روابط خارجی؛ در زمینه روابط خارجی، عالم اسلام باید سعی کند، امت اسلامی باید سعی کند روابط خود را با دنیای غیر مسلمان و غیر این امت جوری تنظیم کند که یک ذره تحت فرمان آنها قرار نگیرد، یک ذره تحت تأثیر افکار آنها قرار نگیرد. هم جبهگی و پیوستگی ملت مسلمان با آنها اگر امت مسلمان تحت تأثیر و تسلط قرار بگیرد، به کلی ممنوع است.

تفاوت انزوا و استقلال

توجه داشته باشید. اینکه می‌گوییم با دولت‌های غیر مسلمان و با امم غیر مسلمان رابطه‌ها قطع است، نه به این معناست که عالم اسلام و امت اسلامی در انزوای سیاسی به سر خواهد برد، نه؛ این جور نیست، روابط معمولی و اقتصادی و دیپلماسی و... دارد؛ اما ولایت با آنها ندارد، پیوستگی با آنها ندارد. پیوند جوهری و ماهوی^۱ با آنها ندارد.

ولایت پس دو رویه دارد - ولایت قرآنی - یک رویه اینکه در داخل جامعه اسلامی همه عناصر بایستی به سوی یک هدف، به سوی یک جهت، با یک راه، با یک گام قدم بردارند. در خارج از جامعه اسلامی، امت اسلامی بایستی با همه بلوک‌ها و جناح‌های ضد اسلامی، پیوندهای خود را بگسلد.

۱. امر مربوط به اساس و ریشه و ذات هر چیز و هر کار

تمسک به ولی، شرط تحقق دو بعد دیگر ولایت

علاوه بر اینها، در جامعه اگر بخواید همه نیروها به کار بیفتند و همه در یک جهت به کار بیفتند و هیچ یک از نیروها هرز نرود و همه نیروهای جامعه به صورت یک قدرت متراکمی، به مصالح جمعی بشریت به کار بیاید و جامعه بتواند مثل مشت واحدی باشد، در مقابل جناح ها و صفها و قدرت های مخاصم؛ اگر اینها را بخواید داشته باشد، احتیاج دارد به یک قدرت متمرکز. به یک قلبی احتیاج دارد این جامعه و این پیکر عمومی امت اسلام. البته شرایطی هم دارد. باید خیلی آگاه باشد، باید خیلی بداند، باید خیلی باتصمیم باشد، باید چشمش دارای یک دید دیگری باشد، بایستی از هیچ چیزی در راه خدا نهراسد، بایستی وقتی لازم شد خودش را هم فدا کند؛ ما اسم یک چنین موجودی را چه می گذاریم؟ امام.

بنابراین شرط تحقق ولایت چیست؟ ارتباط مستحکم و نیرومند هر یک از آحاد امت اسلام، در همه حال، با آن قلب امت. ارتباط چه؟ ارتباط فکری و ارتباط عملی. یعنی درست از او سرمشق گرفتن، درست در افکار و بینش ها دنبال او بودن، و درست در افعال و رفتار و فعالیت ها و حرکت ها او را پیروی کردن.

ثمره ولایت

اگر ولایت را که دارای سه بُعد شد تا حالا؛ یکی حفظ پیوندهای داخلی، یکی قطع پیوند و وابستگی به قطب های متضاد خارجی، این دوتا، یکی هم حفظ ارتباط دائمی و عمیق با قلب پیکر اسلامی و قلب امت اسلامی، یعنی امام و رهبر، سه بعد ولایت را که بیان کردیم، حالا اگر این سه بُعد را مراعات کردیم، چگونه خواهد شد؟ آیه قرآن جواب می دهد به

ما؛ «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»^۱ آن کسی که قبول ولایت کند با خدا و با رسولش و با کسانی که ایمان آورده‌اند، با مؤمنان این پیوند را مراعات کردند و حفظ کردند و نگسستند، اینها غالبند، پیروزمندانند. از همه پیروزتر همین‌ها هستند و اینهایند که بر همه جناح‌های دیگر غلبه خواهند داشت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ
أُذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ
لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ^۲

ای گروه مؤمنان! از شما هر کس از دینش بازگردد، خداوند مردمی را خواهد آورد که آنان را دوست بدارد و آنان نیز او را دوست بدارند. در برابر مؤمنان فروتن و مهربان باشند و در برابر کافران، شکست‌ناپذیر و تسخیرناپذیر باشند. در راه خدا کارزار کنند و از ملامت ملامت‌گری نهراسند. این فضل و بزرگواری خداست که به هر کس بخواهد می‌دهد.

۱. سوره مبارکه مائده، آیه ۵۶

۲. همان، آیه ۵۴

جلسه بیست و پنجم: بهشت ولایت

اگر جامعه اسلامی بخواهد به وقت، منافع را جذب کند؛ به وقت، ضررها و زیان ها را دفع کند؛ در داخل، با یکدیگر اجزای ملانم و پیوسته‌ای باشند، در خارج، درمقابل دشمن حکم یک مشت واحد و دست واحدی را داشته باشند؛ خلاصه اگر بخواهد آن دو رویه و دو بُعد و دو جانب ولایت را در خود تأمین بکند، محتاج است که یک مرکز فرماندهی مقتدری در درون خود داشته باشد تا همه عناصر فعال و با نشاط این جامعه، نشاط فکری خود، نشاط عملی خود، فعالیت‌های زندگی خود، دشمن کوبی‌های خود، دوست‌نوازی‌های خود را از آن مرکز الهام بگیرند.

تعریف ولی

آن مرکزی که در بطن جامعه و متن جامعه اسلامی، همه جناح‌ها را اداره می‌کند، هرکسی را به کار لایق به شأن خودش مشغول می‌کند، از تعارض‌ها جلوگیری می‌کند، نیروها را به یک سمت هدایت می‌کند؛ او باید از سوی خدا باشد، باید عالم باشد، باید آگاه باشد،

باید مأمون و مصون باشد، باید یک موجود تبلور یافته‌ای از تمام عناصر سازنده اسلام باشد، باید مظهر قرآن باشد؛ اسم او را چه می‌گذاریم؟ اسم او را می‌گذاریم ولی.

ویژگی‌های فرد دارای ولایت

بعد از این تعاریف و توصیفات، سؤالی که پیش می‌آید، این است که فرد دارای ولایت چه ویژگی‌هایی دارد؟ در قبال جامعه خود چه وظایفی دارد؟ جامعه دارای ولایت چه جامعه‌ای است؟ واقعیت این است که دارای ولایت بودن یک آدم به گریه در مجالس اهل بیت و دوست داشتن آن‌ها نیست؛ محبت داشتن نسبت به اهل بیت واجب و فرض است؛ اما ولایت از این‌ها بالاتر است. ولایت در یک انسان به معنای وابستگی فکری و عملی هر چه بیشتر و روزافزون تر با ولی است. انسان باید ولی خدا را پیدا کند، او را بشناسد و از لحاظ فکر، عمل، روحیات، راه و رسم و روش خود را به او متصل کند و دنبال او راه بیفتد؛ به گونه‌ای که تلاش او تلاش ولی، جهاد او جهاد ولی، دوستی او دوستی ولی، دشمنی او دشمنی ولی و جبهه‌بندی‌های او جبهه‌بندی‌های ولی باشد. بر این اساس است که امام صادق علیه‌السلام ولایت را با عمل می‌داند و می‌فرماید آن کسی ولی ماست که دارای عمل است و آن کسی که دارای عمل نیست، دشمن ماست.

ویژگی‌های جامعه دارای ولایت

ولایت یک جامعه به این است که در آن جامعه اولاً ولی مشخص باشد؛ ثانیاً منشأ و الهام‌بخش همه نیروها، نشاط‌ها و فعالیت‌های آن جامعه باشد. مرکزی باشد که همه

فرمان‌ها را او می‌دهد و راننده و پیش‌قراول کاروان زندگی در جامعه، او باشد. برای ولایت یک جامعه تلاش کردن، معنایش این نیست که بشینیم مدام چانه بجنبانیم و لق‌دهنی کنیم؛ بلکه راهش این است که تلاش کنیم برای قدرت دادن به ولی اسلام.

ثمرات تحقق ولایت در جامعه

اگر جامعه دارای ولایت شد، مانند مرده‌ای که جان می‌گیرد، احیا می‌شود. جامعه دارای ولایت، تمام استعدادهای انسانی را رشد می‌دهد. همه چیزهایی که خدا برای کمال و تعالی به انسان داده، بارور می‌کند. نهال انسانی را بالنده می‌سازد. انسان‌ها را به تکامل می‌رساند و آن‌ها را تقویت می‌کند. ولی خدا در چنین جامعه‌ای مشی عمومی را در راه خدا و ذکر خدا تغییر می‌دهد. نیکی‌ها را اشاعه می‌دهد و بدی‌ها را محو می‌کند.

الذین إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا
عَنِ الْمُنْكَرِ

آن کسانی که اگر در زمین متمکنشان سازیم، نماز را به پا می‌دارند (جهت‌گیری یک جامعه را خدایی می‌کنند) و زکات می‌دهند (ثروت را عادلانه تقسیم می‌کنند) و نیکی‌ها را اشاعه می‌کنند و منکرها را ریشه‌کن می‌کنند.

جلسه بیست و ششم: در پیرامون ولایت (۱)

قوانین زندگی انسان‌ها و روابط فردی و اجتماعی جامعه بشر هم باید از خدا الهام بگیرد و خدا بر جامعه حاکم باشد.

نبی خدا، مجرای تحقق حاکمیت خدا در جامعه

یعنی چه حاکم خداست؟ یعنی چه حاکم خداست؟ خدای متعال که با مردم روبه‌رو نمی‌شود تا امر و نهی بکند، انسان‌ها احتیاج دارند که یک انسانی بر آنها حکومت بکند، یک انسانی لازم است که سررشته کار انسان‌ها را به دست بگیرد. ناظر بر اجرای قانون اگر در جامعه بشری نباشد، انتظام جامعه بشری باز هم خورده است. این انسان چه کسی باشد؟ پاسخ دین و مکتب دین به این سؤال، این است که «انما وکیلکم الله ورسوله»؛ آن کسی که عملاً در جامعه، زمام فرمان را و امر و نهی را به دست می‌گیرد از سوی پروردگار عالم، رسول اوست.

نشانه‌های جانشینان رسول خدا

وقتی که پیغمبر خدا مثل همه انسان‌های دیگر از دنیا رفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد، آنجا چه کار کنیم؟ باز آیه قرآن پاسخ می‌دهد به این مطلب؛ «وَالَّذِينَ آمَنُوا» مؤمنان ولی شما هستند. مؤمنانی که نشانه خاصی دارند. «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» آن مؤمنینی که نماز را اقامه می‌کنند، نه اینکه نماز می‌خوانند. نماز خواندن یک چیز است، نماز را به پاداشتن یک چیز دیگر است. اقامه صلاة در یک جامعه، معنایش این است که روح نماز در جامعه زنده بشود، جامعه جامعه نمازخوان بشود؛ و می‌دانید که جامعه نمازخوان، یعنی آن جامعه‌ای که در تمام گوشه و کناره‌هایش، ذکر خدا و یاد خدا، به‌طور کامل موج می‌زند. مؤمنی که در جامعه اقامه صلاة کند؛ جهت جامعه را به‌سوی خدا قرار بدهد، ذکر الهی را در جامعه رایج و مستقر کند؛ «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ». به اینجا هم خاتمه پیدا نمی‌کند ولی، «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» تقسیم عادلانه ثروت بکنند، زکات بدهند، اهل انفاق در راه خدا باشند، دنبالش می‌گویند «وَهُمْ رَاكِعُونَ» درحالی که راکع هستند زکات را بدهند. یعنی یک انسان، آن قدر دل‌بسته به مساوات^۱ باشد، به قدری علاقه‌مند به انفاق باشد، به قدری برایش دیدن فقر و فقیر دردآور باشد که صبر نکند نمازش تمام بشود. این اشاره به یک ماجرای مخصوص و مشخصی است در تاریخ که این را امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه به‌وجود آورده.

۱. (س‌وی) برابری، یکسانی

خدا می گوید که علی بن ابی طالب باید بعد از پیغمبر به حکومت برسد، چون ملائک حکومت در او هست به نحو شدید. چیست؟ ایمان کامل به خدا، اقامهٔ صلاه در جامعه، دلبستگی به انفاق و ایتاء^۱ زکات تا حد از خود بی خود شدن. ضمن اینکه نصب می کند خلیفه را، ضمن اینکه معین می کند خلیفه را که علی بن ابی طالب علیه السلام است، ملائک را، مناط^۲ را، فلسفهٔ خلافت او را هم روشن می کند. آنچه که در اسلام تکیه روی آن شده، این است که زمام امر مردم، دست آن کسانی نیفتد که انسان ها را به دوزخ می کشانند.

آیهٔ قرآن می گوید «أَطِيعُوا اللَّهَ»^۳، از خدا اطاعت کنید، «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» از رسول اطاعت کنید، «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» صاحبان فرمان از میان خودتان. صاحبان فرمان یعنی چه؟ اولی الامر که شیعه معتقد است، آن اولی الامر است که منشور فرمان را، خدا به نام او کرده باشد، این را می خواهیم ما. آن انسانی است که اگر چه «مِنْكُمْ» است، جزو انسان های دیگر است، اما ولایت را از خدا گرفته باشد، که صاحب ولایت کبری خداست، از خدا گرفته باشد. پس منطبق شیعه در این مسئله، بسیار منطبق ظریف و دقیقی است. ضمن اینکه نصب خدا را از قرآن احساس و استنباط می کند، معیارها و ملائک ها را هم به دست مردم می دهد تا مردم فریب نخورند.

۱. (أتی) دادن

۲. (نوط) ملائک، مقصد

۳. سوره مبارکه نساء، آیه ۵۹

جلسه بیست و هفتم: در پیرامون ولایت (۲)

در قرآن کریم، هر ولایتی غیر از ولایت خدا به عنوان ولایت طاغوت معرفی شده است. آن کسی که تحت ولایت خدا نباشد، تحت ولایت طاغوت است.

تعریف طاغوت

طاغوت یعنی چه؟ طاغوت از ماده طغیان است. طغیان یعنی سرکشی کردن، از آن محدوده و دایره طبیعی و فطری زندگی انسان فراتر رفتن. مثلاً فرض بفرمایید انسانیت برای کامل شدن پدید آمده است، آن کسی که انسانیت را از کامل شدن بیندازد، طاغوت است. هر چیزی که انسان را از فرمان خدا کناری ببرد، خارج بکند، موجب شود انسان درمقابل خدا عصیان بورزد، او طاغوت است. طاغوت مصادیق فراوان دارد. گاهی پول و زندگی راحت، گاهی نظام اجتماعی و قانون طاغوتی و گاهی افراد و جریان‌های خاص می‌توانند مصداق طاغوت باشند. طاغوت همان شیطان و شیطان همان طاغوت است

الذین آمنوا یقاتلون فی سبیلِ اللّٰهِ وَالذّٰینَ کَفَرُوا یُقاتِلونَ فی سَبیلِ الطّٰغوتِ

آن کسانی که ایمان آورده‌اند، مقاتله و ستیزه‌شان در راه خداست و کسانی که به دین، کفر و انکار ورزیده‌اند؛ مقاتله‌شان، ستیزشان، جنگشان در راه طاغوت است.

مفاسد قرار گرفتن تحت ولایت طاغوت

آن کسی که در تحت فرمان ولی حقیقی زندگی نمی‌کند، باید بداند که تحت فرمان طاغوت و شیطان زندگی می‌کند. ممکن است بپرسید آقا، تحت فرمان شیطان و طاغوت زندگی کردن و تن به فرمان او دادن، چه مفاسده‌ای مگر دارد؟ جواب اول این است که اگر تن به ولایت شیطان دادی، شیطان بر تمام انرژی‌های سازنده خلاق آفریننده ثمربخش وجود تو مسلط خواهد شد. آن وقت او به آسانی می‌تواند تو را در همان راهی که خودش می‌خواهد، به همان جایی که خودش می‌خواهد، با همان وسیله‌ای که خودش می‌خواهد، بکشاند و ببرد؛ و پیدا است که شیطان و طاغوت انسان را به نور و معرفت و آسایش و رفاه و معنویت رهنمون نمی‌شود. او برایش این چیزها هدف نیست برای شیطان و طاغوت، مصالح شخصی خودش هدف اولی است. مطمئن باشید که اگر مردمی با فطرت و سرشت خداداد بخواهند زندگی کنند، شیطان نمی‌گذارد؛ شیطانی که بر آنان ولایت دارد، نمی‌گذارد، ممکن نیست بگذارد. و هرجوری باشد، آنهایی را که در ولایت او هستند، تحت ولایت و سیطره او هستند، آنها را از آفرینش و فطرت خدایی دور می‌کند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ
 خدا نمی‌گذرد از آن که به او شرک ورزیده شود؛ اما کمتر و پایین تر از این، گناهان
 دیگر را برای هر که بخواهد، مورد مغفرت قرار می‌دهد.

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا
 هر کسی برای خدا شریکی قائل شود، از راه هدایت، خیلی، خیلی دور گمراه شده است.

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا لَعَنَهُ اللَّهُ
 جز خدا هر آنچه را که می‌خوانند، جز زنانی چند نیستند. شیطانی که مطرود خداست.

وَقَالَ لَا تَخْذَنْ مِنْ عِبَادِكِ نَصِيبًا مَفْرُوضًا وَلَأُضِلَّهُمْ وَلَأَمْنِيْنَهُمْ وَلَا مَرْئِيْمَهُمْ
 فَلْيَبْتَئِكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْئِيْمَهُمْ فَلْيَغْيِرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ
 تعهد کرده و گفته است که من از بندگانی تو ای خدا، نصیبی مقرر و سهمی مفروض برای
 خود جدا خواهم کرد؛ آنها را به شدت گمراه می‌کنم؛ آنها را به شدت پاییند آرزوهای
 دور و دراز می‌کنم؛ به آنها دستور خواهم داد تا گوش چهارپایان را بشکافند. (اشاره به
 یکی از رسوم جاهلی) و به آنها فرمان می‌دهم که خلقت و فطرت و سرشت خدایی را
 دگرگون کنند.

وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا
 هر کسی که به جای خدا شیطان را به ولایت بپذیرد، زبانی بسیار آشکار و نمایان کرده
 است،

يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا

و آنها را مبتلا به آرزوها و پندارهای دور و دراز می کند و شیطان جز غرور و فریب و دروغ، وعده ای به انسان نمی دهد.

جلسه بیست و هشتم: در پیرامون ولایت (۳) (هجرت)

آن کسی که تحت ولایت طاغوت زندگی می کند، درحقیقت او گویی اختیاری از خود ندارد. نمی گویم به کلی بی اختیار است - حالا آیه قرآن را که معنا کردیم، تفسیر مطلب روشن می شود در قرآن - اما در جریان سیل دارد می رود. می خواهد دست و پای بزند، نمی تواند. می خواهد از راه جهنم برگردد، می بیند همه اطراف دارند به طرف جهنم می روند، او را هم با خودش می کشانند. این تور نامرئی نظام جاهلی، آن چنان انسان را می کشد، آن چنان به طرف هایی که هدایت کنندگان آن تور مایلند، آدم را می کشاند که آدم نمی فهمد کجا می رود. گاهی هم خیال می کند که دارد می رود به طرف سرمنزل سعادت و رستگاری، غافل از اینکه نه، دارد می رود به «جَهَنَّمَ يَصَلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ»^۱.

پیامدهای پیشرفت تحت ولایت طاغوت

شما ببینید در زمان بنی امیه و بنی عباس، چقدر عالم اسلام با نشاط حرکت کرده، ببینید چه موج عظیمی از معلومات و دانش ها در میان جامعه اسلامی آن روز پدید آمده، چه اطبای

۱. سوره مبارکه قصص، آیه ۴۱

بزرگی پیدا شدند، چه مترجمان عظیمی در آن روزگار قحطِ زبان‌دانی و معرفت‌های عمومی جهانی، در عالم اسلام پیدا شدند و آثار عظیم فرهنگ‌های قدیمی را به عربی ترجمه کردند و نشر دادند در میان مسلمان‌ها. در همه رشته‌ها، از تاریخ و از حدیث و از علوم طبیعی و از طب و از نجوم و حتی از هنرهای زیبا و ظریف، مسلمان‌ها آن روز شدند جزو نمونه‌های بسیار برجسته. اما آیا این همه نشاط و فعالیتی که آن روز انجام گرفت، بالمآل به سود جامعه اسلامی و انسانیت تمام شد؟ چرا آن ثروت علمی و فرهنگی برای ما نمانده؟ چرا ما به عنوان یک جامعه‌ای که ده قرن پیشمان آن همه تشعشع داشته، امروز در دنیا نمی‌درخشیم و جلوه نمی‌کنیم؟ چرا؟ آیا جز به این است که آن همه نشاط و فعالیت، اگرچه فعالیت انسانی بود، اما زیر نگیین طاغوت بود؟

ارزش اعمال در ولایت خدا و ولایت طاغوت

در ولایت طاغوت، مسلمان زیستن نمی‌شود مسلمان زیستن چیست؟ مسلمان زیستن، یعنی تمام امکانات و انرژی‌ها و نیروها و قدرت‌ها و استعداد‌های یک انسان، در بست در اختیار خدا بودن. همه چیزشان، مالشان در اختیار خدا، جانشان در اختیار خدا، فعالیت و حرکت روزانه‌شان در اختیار خدا، خواب شب‌شان در اختیار خدا، اندیشه و فکرشان در اختیار خدا. در کتاب شریف اصول کافی می‌فرماید از قول امام علیه‌السلام و امام از قول خدا، که خدای متعال فرموده: «لَأَعَدِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَ لَأَعْفُونََّ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ

عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً^۱؛ عجیب حدیثی است این. این حدیث می‌گوید آن مردمی که تحت ولایت ولی الله زندگی می‌کنند، اهل نجاتند؛ اگر چه در کارهای شخصی و خصوصی، قصورها و تقصیرها و گناه‌هایی هم گاهی داشته باشند، آن مردمی که تحت ولایت شیطان و طاغوت زندگی می‌کنند، اهل بدبختی و عذابند؛ اگر چه در کارهای شخصی، در اعمال خصوصی، اهل نیکوکاری و کارهای خوب هم باشند. در یک جامعه‌ای که با ولایت طاغوت اداره و رهبری می‌شود، انسان‌ها به هدف نخواهند رسید و نمی‌توانند مسلمان بمانند. پس باید چه کار کنند؟ اینجا آیه قرآن جواب می‌دهد:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا^۲

کسانی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند، در حالی که بر خویش ستم کرده‌اند، [فرشتگان] به آن‌ها می‌گویند در چه وضعی زندگی می‌کردید؟ جواب می‌دهند: ما در زمین توسری خور و ضعیف نگاه داشته شده بودیم. [فرشتگان] می‌گویند آیا زمین خدا وسعت نداشت تا در آن هجرت کنید؟ اینچنین مردمی که تن به ذلت می‌دهند و حاضر نیستند حرکت و هجرت نمایند، در دوزخ جای دارد و بد جایگاهی است.

۱. حدیث شماره ۳۱

۲. سوره مبارکه نساء، آیه ۹۷

راهکار قرآن برای خروج از ولایت طاغوت

راهکار قرآن برای کسانی که تحت ولایت طاغوت قرار گرفته‌اند، هجرت است. هجرت به این معنا که هر کس هر مقدار که می‌تواند و مستطیع است، در راه خدا حرکت کنند و از دارالکفر به دارالایمان بروند. نکته مهم در بحث هجرت این است که اگر این دارالایمان وجود نداشت که اهل ایمان بخواهند به آنجا هجرت کنند، تکلیف چیست؟ پاسخ این است که در چنین حالتی باید دارالایمان را ایجاد کرد؛ مانند کاری که پیامبر اسلامی صلی‌الله‌علیه‌وآله در مدینه انجام داد.

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِعًا كَثِيرًا وَسَعَةً^۱

و هر کس مهاجرت می‌کند در راه خدا، [یعنی به سوی جامعه الهی و اسلامی] در زمین جولانگاهی، پروازگاهی فراوان و وسعتی، گشایشی، گستردگی‌ای می‌یابد.

مسئله هجرت از سویی دیگر نیز به مسئله ولایت گره خورده است. از دیدگاه قرآنی، هجرت شرط قطعی قبول ایمان و تحقق ولایت است. در زمان پیامبر یک عده‌ای مسلمان می‌شدند، طرز فکر پیغمبر را قبول می‌کردند، اما حاضر نبودند از مکه بیایند بیرون، می‌گفتند خب، چرا بروم بیرون؟ مکه مغازه دو، سه دربندی^۲ دارم، تلفن شماره رند عالی دارم، مشتری‌های شناخته و دانسته دارم، قوم و خویش و رفیق و هم‌پیاله دارم، اینها همه را بگذارم بروم پهلوی پیغمبر؟ خب چرا؟ ایمان لازم است؟ ایمان دارم، صد بار هم می‌گویم، در دلم،

۱. سوره مبارکه نساء، آیه ۱۰۰

۲. دو، سه دهانه

به زبانه، یواش که کسی البته نشنود، خدا یکی است، پیغمبر هم برحق است. نماز از من می خواهد پیغمبر، می خوانم، روزه می خواهد، عوض سی روز، شصت روز می گیرم، چرا بروم مدینه؟ بعضی این جوروی فکر می کردند. هجرت در آنجا لازم بود. جامعه اسلامی نوبنیاد بود، باید می رفتند، باید تقویت می کردند و باید آن جامعه را در مقابل دشمنانش آسیب ناپذیر می ساختند؛ لذا هجرت شرط قطعی قبول ایمان بود. البته این موضوع مختص زمان پیامبر نیست و برای همه دورانها لازم و صادق است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَ
نَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

آن کسانی که باور کردند و گرویدند و هجرت کردند به مدینه و با مال و جانشان، هر دو، مجاهدت کردند در راه خدا و همچنین از طرف مقابل آن کسانی که اینها را، که بی سرپرست و بی خانمان بودند، در مدینه پناه دادند و یاریشان کردند، اینها بعضی پیوستگان و هم جبهگان بعض دیگر هستند.

اینها همان مؤمنینی هستند که مثل آجرهای توی هم فرو رفته اند. یک بنیان را نگاه کنید، یک عمارت را نگاه کنید، آجرها تو هم رفته، چوبها تو هم رفته، اجزای یک عمارت با سایر اجزا درهم پیوسته و گره خورده، مؤمنین در جامعه اسلامی همین جورند؛ همه به هم پیوسته و جوشیده و گره خورده هستند. اولیا یعنی این، ولایت یعنی این، پیوستگی کامل، الصاق و التصاق^۱ کامل، این ولایت است.

۱. (لصق) به چیزی چسبیدن و به آن پیوستن

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا

اما آن کسانی که ایمان آوردند، اما هجرت نکردند (تعهد ایمان را بر دوش نگرفتند) شما با اینها هیچ پیوستگی و ارتباطی ندارید، تا وقتی که هجرت کنید.

تا هجرت نکردند و آنجا هستند، بیگانه از شما هستند. هیچ رابطه و پیوند اسلامی و برادری میان شما نیست. منتها یک حکم دیگری در کنارش هست؛ همان‌هایی که در آنجا هستند، اگر چنانچه با گروه دیگری جنگشان افتاد و از شما یاری خواستند، شما البته باید بروید آنها را یاری‌شان بدهید؛ چون با شما همفکرند و چون در حال جنگند. اگر مسلمانی با گروه کافری مشغول جنگ بود، بر شما واجب است که ولو آن مسلمان پهلوی شما نیست، در وطن شما نیست، هجرت نکرده با شما، واجب است بر شما که بروید او را کمکش کنید.